

جهت خرید فایل word به سایت [www.kandooon.com](http://www.kandooon.com) مراجعه کنید  
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

سیری در زندگانی

حضرت علی (ع)

## ولادت علی (ع) :

رسول گرامی اسلام در سال عام الفیل در مکه معظمه دیده به جهان گشود، فاطمه دختر  
اسد در حالی که از ولادت پیغمبر خدا و از شنیدن آن همه معجزات و کرامات در هنگام  
تولدش به شدت خوشحال بود با سرعت تمام خود را به شوهرش حضرت ابوطالب  
(ع) رسانده و مولود جدید را به وی تبریک گفت. ابوطالب چون سخن همسرش را شنید  
ضمن خوشحالی و تشکر به او گفت: ((اصبری سبتاً اشرک بمثله الا النبوه))  
تتعجبین من هذا انک تحلین و تلدین بوصیه و وزیره))

ترجمه: ای فاطمه! سی سال دیگر صبر کن، تو نیز نظیر او را به دنیا می آوری، و من این  
وعده را به تو مژده می دهم. و در حدیث دیگر آمده: آیا تو از این واقعه بزرگ تعجب می  
کنی؟ بدان که تونیز به وزیر و وصی و جانشین وی حامله می گردی (و فرزند عزیزم علی  
را به دنیا می آوری)

سی سال از این واقعه شگرف تاریخی گذشت، همان طور که حضرت ابوطالب خبر داده  
بود فرزند کعبه و وصی و وزیر مصطفی (ص) رحمت عالمیان پناه بی پناهان مولای متقیان  
حضرت امیرالمومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام در روز جمعه، سیزدهم رجب  
المرجب، بیست و سه سال قبل از هجرت نبوی آن هم در شریف ترین مکان عالم هستی  
مکه در درون کعبه دیده به جهان گشود.  
و گیتی را به نور ولایتش منور ساخت.

فاطمه بنت اسد چون از کعبه با فرزند عزیزش خارج گشت نخست پدرش حضرت ابوطالب از آنان استقبال نموده و میوه دلش را در آغوش گرفت، مولود کعبه در همان لحظات آغاز زندگی اش خطاب به پدر ارجمندش گفت: السلام علیک یا ابتاه و رحمه الله و برکاته و ابوطالب نیز جواب سلام علی را داده و او را مورد نوازش قرار داد و سپس پیامبر(ص) وارد خانه ابوطالب شد و علی را در آغوش کشید و چون چشمان علی به چهره مبارک رسول خدا افتاد به حرکت آمده و با تبسم و چهره ای خندان گفت: السلام علیک یا رسول الله و رحمه الله و برکاته و آنگاه به دستور رسول اکرم (ص) شروع به خواندن کتابهای آسمانی و از صحف آدم و نوح و ابراهیم آغاز نمود و آیاتی را از زبور و تورات و انجیل قرائت کرد و در پایان از اول سوره مومنون تا آیه دهم را با آهنگ زیبا تلاوت فرمود و بدین طریق عظمت خود را به جهان انسانیت نشان داد.

## بخشهای زندگانی علی (ع)

با توجه به اینکه امیر مومنان ده سال پیش از بعثت پیامبر(ص) دیده به جهان گشود و در حوادث تاریخ اسلام همواره در کنار پیامبر اسلام (ص) قرار داشت و پس از درگذشت آن حضرت نیز سی سال زندگی نمود؛ می توان مجموع عمر ۶۳ ساله او را به پنج بخش زیر تقسیم نمود:

۱- از ولادت تا بعثت پیامبر اسلام

۲- از بعثت تا هجرت پیامبر به مدینه

۳- از هجرت تا درگذشت پیامبر اسلام

۴- از رحلت پیامبر اسلام تا آغاز خلافت آن حضرت

۵- دوران خلافت آن بزرگوار

نخستین کسی که اسلام آورد

نخستین افتخار امام علی (ع) پیشگام بودن وی در پذیرفتن اسلام و یا به عبارت صحیح تر و ابراز و اظهار اسلام دیرینه خویش است زیرا علی (ع) از کوچکی یکتا پرست بود و هرگز الوده به بت پرستی نبود تا اسلام او به معنای دست کشیدن از بت پرستی باشد. پیشگام بودن در پذیرفتن اسلام ارزشی است که قرآن روی آن تکیه دارد، تا آنجا که در سوره واقعه آیات ۱۱ و ۱۰ می فرماید: ((و پیشگامان، پیشگام، آنان مقررانند))

## دلایل پیشگامی علی(ع) در اسلام

شواهد پیشگامی علی (ع) در متون اسلامی فراوان است که به عنوان نمونه تعدادی از آنها

را بیان می کنیم:

الف: پیش از همه، خود پیامبر اسلام(ص) به پیشقدم بودن علی (ع) تصریح کرده و در

میان جمعی از خود فرمود: نخستین کسی که در روز رستاخیز با من در کنار حوض کوثر

ملاقات می کند پیشقدمترین شما در اسلام علی ابن ابی طالب است.

ب: دانشمندان و محدثان نقل می کنند: حضرت محمد(ص) روز دوشنبه به نبوت مبعوث

شد و علی (ع) فردای آن روز با او نماز خواند.

ج: امام در خطبه قاصعه می فرماید: آنروز اسلام جز به خانه پیامبر(ص) و خدیجه راه نیافته

بود و من سومین نفر آنها بودم. نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوت را می

شنیدم.

جریان غدیر خم:

در سال دهم هجرت پیامبر بزرگ اسلامی به اصحاب و یاران و فامیل هایش دستور دادند

که آن سال آماده زیارت خانه خدا گردند در نتیجه جمع کثیری از مسلمانان مدینه و

شهرها و روستاهای اطراف که تعدادشان را بین نود هزاره و بیش از یکصد و بیست و چهار

هزار نفر نوشته اند دور هم گرد آمده و در کنار رسول خدا عازم مکه معظمه برای انجام

مناسک حج گردیدند.



چون مناسک حج به پایان رسید و زائران خانه خدا تصمیم گرفتند به خانه هایشان برگردند در آن هنگام که به محل غدیر خم رسیدند در سرزمینی به نام جعفه که راههای مدینه و کشورهای مصر و عراق از آن منشعب می گردید و روز پنج شنبه هیجدهم ذی الحجه دهم هجرت بود، ناگاه پیک وحی جناب جبرئیل سر رسید و این آیه را از جانب خداوند خواند. (ترجمه فارسی)

((ای پیامبر! آنچه را که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده به مردم برسان و اگر نکنی رسالت او را انجام نداده ای! و خداوند تو را از خطرات دشمنان مصون می دارد و خدا کافران و جمعیت لجوج را هدایت نمی کند.))

در آیه فوق نکات بسیار حساسی است:

اولاً به پیامبر خدا در ابلاغ آن هشدار می دهد.

ثانیاً اهمیت موضوع و هدف ابلاغ بسیار مهم است که نرساندن آن کوتاهی در رسالت خدا به شمار می آید.

ثالثاً آیه موضوعی را در بر می دارد که پیامبر خدا از ابلاغ آن وحشت می کند و ممکن است افراد لجوج و توطئه گر دست به خیانت بزنند.

رابعاً در این آیه افراد لجوج و عنودی که حکم آیه را نپذیرفتند کافر خوانده شده اند!!

پس موضوع ولادت علی (ع) باید در استانه رحلت پیامبر برای بار چندم آنهم در اجتماع با

شکوه حج اعلان گردد و مسلمانان جدید و اشخاصی که هنوز ابلاغهای قبلی رسول خدا

را نشنیده اند و بدانند، علی (ع) جانشین پیامبر است و ولایت دنباله رسالت است.

چون آیه دستور ابلاغ ولایت علی (ع) به پیامبر رسید جمعیت انبوه در مکانی بنام غدیر خم

جمع شدند و حضرت در برابر آفتاب سوزان عربستان خطبه طولانی را قرائت فرموده و

سپس دستور الهی را در مورد ولایت و جانشینی امیر المومنین علی (ع) به آنان ابلاغ کرد

و آنگاه حضرت علی را به حاضرین معرفی فرمودند و بیان داشتند:

من از میان شما می روم ، و در میان شما دو امانت گرانها می گذارم هر یکی از دیگری

مهمتر است و آنها قرآن و عترت اهل بیت من می باشند، هان ای مردم! من رهبر شما هستم

و علی ابن ابی طالب (ع) بعد از من رهبر شماست هر کس ولایت او را بپذیرد ولایت مرا

پذیرفته و کسی که ولایت او را نپذیرد در واقع مرا نپذیرفته است و در پایان مراسم

حاضرین به خیمه مولای متقیان دسته دسته مراجعه نموده و دست وی را فشردند و ولایتش

را تبریک می گفتند.

با نزول آیه دویست و چهارده سوره شعراء رسول خدا برای تبلیغ و ارشاد خویشاوندانش

مامور گردید و بدین منظور میهمانی ساده ای تشکیل داد و تمام بستگانش را دعوت کرد

و بیش از چهل نفر از افراد مزبور در آن مجلس شرکت کردند و در پایان پیامبر فرمودند:

کیست از شما که در این امر مهم (رسالت خویش) مرا یاری کند و او برادر و وصی و

جانشین من در برابر شما باشد؟ و پیامبر سه بار سخن خود را تکرار کرد و هر سه بار جز

علی از کسی جوابی نشنید آنگاه دست علی (ع) را گرفته و خطاب به آنان فرمود:

این برادر و وصی و خلیفه و جانشین من در میان شماست حرف او را بشنوید و اوامرش را

پیروی کنید.

پیام غدیر:

پس از فرمان حق و رسول خدا (ص) دستور توقف داد. آنها که رفته بودند برگشتند و

آنانکه عقب مانده بودند رسیدند. برای مردم این سؤال بود که چرا پیامبر اینجا که آبادی

نیست توقف کرد؟ مگر چه شده است؟ همه به دنبال سایه می گشتند. مردم پس از لحظاتی

خار و خاشاک را از زمین پاک و جاروب کردند و آماده نماز شدند هنگام ظهر بود

صدای ملکوتی اذان در بیابان پیچید و پیامبر (ص) مشغول نماز شد و مردم به ایشان اقتدا

کردند. پس از اتمام نماز رسول خدا بر بالای منبری که از جهاز شتران درست شده بود

قرار گرفت پیامبر (ص) فرمودند:

آیا گواهی نمی دهید که جزء ((الله)) معبودی نیست و محمد بنده و رسول خداست و

بهشت و دوزخ و مرگ حق است و قیامت بی شک فرا می رسد و خداوند مردگان را

برمی انگیزاند؟

مردم جواب دادند: آری گواهی میدهیم.



رسول خدا (ص) فرمود من در میان شما دو چیز گرانبها یادگار می گذارم، با آن دو چگونه رفتار می کنید؟ شخص ناشناسی پرسید آن دو چیست؟ آن حضرت فرمود قرآن که یک رشته اش دست خدا و رشته دیگرش به دست شماست و عترت و اهل بیت که اگر به آن دو چنگ زنید هرگز گمراه نمی شوید.

پیامبر در این هنگام، حضرت علی را از میان جمعیت صدا کرد و او را بالای منبر برد و دست حضرتش را گرفت همان دستی که ارزش یک ضربه شمشیرش از عبادت جن و انس بالاتر بود و او را به مردم معرفی کرد. همه مردم حضرت علی را بالای منبر و در کنار پیامبر دیدند، دستش در دست مبارک رسول خدا (ص) بود و او را شناختند و دریافتند که هدف از توقف در این بیابان موضوعی است که مربوط به علی (ع) است همه با گوش و جان آماده بودند که پیامبر (ص) را درباره علی (ع) بشنوند، پیامبر فرمود:

غدیر، هنگامه ای بود که جبهه حق، مستحکم و پشت حق پرستان استوار شد با ولایت و امامت حضرت علی علیه السلام موضع شیاطین به قدری تضعیف شد که آنان پیش شیطان بزرگ رفته، خاک بر سر خود ریختند ابلیس بزرگ گفت: چرا چنین می کنید؟ گفتند: امروز این مرد پیمانی از مردم گرفت که تا روز قیامت گسسته نمی شود.

اعمال روز غدیر:

اعمال این عید بزرگ چنین است:

۱-روزه، که کفاره شصت سال گناه است

۲- غسل کردن

۳- خواندن زیارت حضرت امیر مومنان علی علیه السلام

۴- خواندن دو رکعت نماز , که کیفیت آن در کتاب مفاتیح الجنان آمده است.

۵- خواندن دو رکعت نماز, پیش از زوال که دستور آن در مفاتیح الجنان می باشد.

۶- خواندن دعای ندبه

۷- خواندن دعایی که سید بن طاووس از شیخ مفید نقل کرده

۸- چون مومنی را ملاقات کند, این تهنیت را بگوید:

((الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایه امیرالمومنین والائمة المعصومین علیهم

السلام)) شکر خدا را که ما را از متمسکان به ولایت امیرالمومنان و پیشوایان معصوم (ع)  
قرار داد.

و نیز بخوانید: ((الحمد لله الذی اکرنا بهذا الیوم و جعلنا من الموقنین بعهدہ الینا و

میثاق الذی واثقنا به من ولایه و لاه امره و القوام و لم یجعلنا من المجاهدین و المکذبین بیوم

الدین؛))

سپاس خدای را که ما را بدین روز , گرامی داشت و از وفا کنندگان به عهدی که ما

سپرده و به پیمانی که برای ولایت والیان امرش و قائمان به عدلش از ما گرفته , قرار داد, و

از منکران و تکذیب کنندگان به روز قیامت قرار نداد.

۹- صد مرتبه بگوئید: ((الحمد لله الذی جعل کمال دینه و تمام نعمه بولایه امیرالمومنین

علی ابن ابیطالب علیه السلام))

سپاس خدای را که کمال دینش و تمامیت خود را به ولایت امیر مومنان علی ابن ابیطالب  
(ع) قرار داد.

۱۰- شکر خدا را به جهت نعمت بزرگ ولایت علی (ع) به جا آورد.

۱۱- جامه های زیبا بپوشند، خود را آراسته کنند و عطر بزنند. گفتنی است که زنان باید فقط  
برای محارم خود زینت کنند و عطر بزنند.

۱۲- شادی کنند و پیروان حضرت علی (ع) را شاد کنند، تقصیرها و خطاهای دیگران را  
بیخشند، مشکلات مردم را بر طرف کنند.

۱۳- صلّه رحم به جای آورند، به امور خانواده رسیدگی کنند، مومنان را میهمانی  
کنند، افطاری بدهند، و به دیدن یکدیگر بروند.

۱۴- به روی مومنان لبخند بزنند، هدیه بدهند، زیاد صلوات بفرستند، بر پیامبر و آل او زیاد  
عبادت کنند.

۱۵- با مومنان مصاحفه کنند، بدین صورت که: دست راست خود را در دست راست برادر  
مومن خود قرار دهند.

### چگونه مولا علی (ع) را بشناسیم:

با اینکه کتابها در اوصاف علی علیه السلام نوشته شده هنوز عقول از معرفت آن حضرت عاجز مانده زیرا گذشته از ربانیت او اوصاف کمالیه و اخلاق حمیده و افعال مرضیه آن حضرت از علم و بیان و حلم و حکمت و صبر و صدق و صفا و وفا و استقامت نامتناهی است و به اقرار خاصه و عامه اکمل هر یک از صفات کمال بلکه مصادیق واقعی آنها و بالاتر صفات الهیه در وجود مبارک آن حضرت ظهور کرده که از هیچ بشری ظاهر نشده این همان اسرار الهی است که خود فرموده:

نحن اسرار الله الودعه فی هیا کل البشریه ترلونا عن الربوبیه و دافعوا عنا خطوط البشریه فانا عنها مبعدون و عما یجوز علیکم فقرهون ثم قولو فینا ما استطعتم.

ما اسرار سپرده خدائیم در شکلهای بشریت ما را از پروردگار فرود آورید و از بهره های بشریت دور کنید که ما از آنها دور شده ایم و از آنچه بر شما رواست.

فضائل آن حضرت از زبان رسول خدا:

از قاسم بن سعد که زمانی حضرت زهرا سلام الله علیها پیدر بزرگوارشان از ضعف حال (بدون خانه از کثرت زهد علی علیه السلام) اظهار کردند حضرت رسول الله (ص)

فرمودند آیا نمی دانی منزلت علی علیه السلام نزد من چقدر رفیع است امر مرا متکفل شد(در یوم الانذار که غذا تهیه کرد کمر همت برایم بست) و حال آنکه دوازده ساله بود و

در مقابل من شمشیر می زد و حال آنکه جوانی شانزده ساله بوده و کشنده شجاعان بود در



وقتی که نوزده ساله بود و هم و غم را از دل من می زدود و حال آنکه بیست سال داشت و  
درب خیر را بلند کرد در حالیکه بیست و دو ساله بود در صورتیکه پنجاه نفر قادر نبودند  
بلند کنند آنگاه صورت حضرت فاطمه (س) درخشان شد و آثار سرور در او ظاهر گردید  
و بخانه بازگشت و جریان را برای علی علیه السلام نقل کرد: آنحضرت فرمود مقام فضل  
خدای را بر من برای شما نشمرده اند.

فضیلت هایی از خود حضرت :

در خصال صدوق رحمه الله علیه از قطان و سنان و وراق نقل کرده سند را از مکحون نقل  
کرده اند که علی ابن ابی طالب علیه السلام فرمود ضابطین و حافظین (احادیث) از  
اصحاب رسول خدا (ص) اطلاع دادند که برای من فضائلی و مناقبی است که دیگران  
ندارند و هفتاد فضیلت مخصوص به خود دارم درخواست کردند که آنها را حضرت  
بشمارد حضرت بشمارد حضرت یکایک شمردند:

۱- من یک چشم به هم زدنی شرک نوزیدم (این نشان) اول و اوصیا است که بر فطرت  
توحید متولد می شوند و حتی دوران طفولیت هم به گناه آلوده نمی شوند چنانکه در قصه  
های یحیی بن زکریا در سرمایه سعادت و نجات ص ۲۵۴ نوشته است. ولات و غری و  
بتهای دیگر را نپرستیدم اینهم فضیلت دیگر است که به تعبیر آن حضرت بت پرست بودند  
و بت پرست لیاقت خلیفه الهی را ندارد و بت پرستها را در کیفر کردار ج ۴ ص ۸ می یابد.



۲-هیچگاه شراب نخوردم و شراب خوردن از گناهان کبیره است و زمان جاهلیت رسم

آنها بوده چنانکه در کيفر کردار ج ۲ ص ۲۶ شراب خوردن خلفا را با کيفر شراب خواران

تشریح کرده مراجعه شود.

۳-من دوران کودکی را در دامن و آغوش رسول خدا (ص) گذرانیده ام. با آن حضرت

می نوشیدم و می خوردم و هم صحبت بودم (چنانچه در فضیلت مشروح گردید).

۴-پیامبر اکرم (ص) درباره من فرمود تو از من به منزلت هارون هستی از موسی جز اینکه

بعد از من پیغمبری نیست (در فضیلت مشروح گردید).

۵-من اولین پیشگام در اسلام و ایمان هستم (در فضیلت مشروح گردید).

۶-من آخرین فردی هستم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله جدا شوم آری روح

مبارک رسول خدا از روی دست علی علیه السلام به حکومت اعلا بالا رفت چنانچه در

فضیلت وحی خواهید خواند.

۷-من تنها کسی هستم که در جایگاه پیامبر ایثار گرانی در ليله المبيت خوابیدم.

۸-رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن هزار باب از علم تعلیم داد که از هر بابی هزار باب

علم برایم کشوده شد.

۹-رسول خدا صلی الله علیه و آله به این بشارت داد که در قیامت بر بلندترین منبر

اوصیاء قرار خواهم داشت.

۱۰- رسول خدا بمن فرمود در قیامت هیچ چیزی بمن عطا نمی شود مگر اینکه مثل آن بتو داده شده باشد.

۱۱- رسول خدا (ص) به من فرمود تو برادر من هستی در حالی که دست در دست تو دارم وارد بهشت می شوم.

۱۲- رسول خدا (ص) درباره من فرمود مثل تو مثل کشتی نوح است هر کس در آن در آمد نجات یافت و هر کس تخلف کرد هلاک شد.

۱۳- رسول خدا به من فرمود دست بر پستان گوسفندی بکشم چون کشیدم گوسفند پراز شیر شد رسول خدا (ص) از آن شیر نوشید و به پیرزنی که از تشنگی شکایت می کرد بخشید سپس فرمود از خداوند خواستم برکت را در دستهای تو قرار بدهد.

### معراج یا مهمانی خدا:

ذات مقدس باری تعالی برای ارائه جلال و کمال خلیفه خود و حیبت خود رسول مکرم را به مهمانی معراج برد تا آیاد خود به ویژه آیت عظمی را بنمایاند لذا از خاتم الانبیاء در معراج به هر چه که می رسید گفتگو از علی بن ابیطالب بود حتی ذات پاک احدیت به زبان و صدای خلیفه اش با حبیبش سخن گفت و تا برگشتش از معراج همه سفارشات بنام شامخ ولی الله الاعظم علی بن ابیطالب بود.

## اولین ملاقات و اطلاع علی از معراج:

پیغمبر اکرم فرمود چون به حجره ام هانی برگشتم هنوز شب باقی بود و اندکی استراحت نمودم تا صدای بلال به اذان بلند شد اولین کسیکه به من وارد شد علی (ع) بود که رسید و سلام نمود و گفت: هناك الله المعراج و بارک الله الاسراء. (معراج خدا گو را باشد و خداوند سیر دادنت را مبارک فرماید). من تعجب کردم و تبسم نمودم گفتم یا علی از حال چه دانستی گفت یا رسول الله بحق آنکسیکه ترا به رسالت فرستاده که من بر مقام احوال دیشب تو آگاه بودم و تمام و مراحل با شما همراه بودم (این سخن اثبات انفس می کند) پیغمبر فرمود به چه دلیل با من بودی (این را حضرت فرمود تا مدرک علی به جهانیان رسید) علی علیه السلام دست خود را زیر عمامه خود برد و یک دانه انار که در پس پرده حجاب غیبی ظاهر شد و آن دست غیبی آن انار را برد. بیرون آورد گفت این همان انار است. حضرت فرمود: یا علی لحمک دمی و جسمک و روحک روحی: سلام اهل آسمان بر شیعیان: پیغمبر (ص) فرمود چون مرا به آسمان هفتم بردند در هیچ یک از طبقات آسمانها نرسیدم مگر آنکه از احوال پسر عمم پرسیدند و مکی گفتم: یا محمد اذا رجعت الی الدنيا فاقراً علیاً و شیعه منا السلام. یا محمد زمانیکه بدنیا برگشتی علی و شیعیانش را از ما سلام برسان اسلام بر تمام اهل آسمانها مدام باد.

### معروفیت علی علیه السلام در آسمانها:

فرمود چون به معراج رفتم به هیچ گروهی از ملائکه نگذشتم مگر آنکه از من از علی بن ابیطالب علیه السلام پرسیدند تا آنکه گمان کردم نام علی در آسمانها از نام من مشهورتر است و چون به آسمان چهارم رسیدم و ملک الموت را دیدم گفتم یا محمد هر بنده ای که خدا آفریده من قبض روح می کنم.

و چون بزری عرش رسیدم علی بن ابیطالب زیر عرش ایستاده گفتم یا علی تو پیش از من آمدی جبرئیل گفت یا محمد با که سخن می گویی؟ گفتم با برادرم علی گفت این علی نیست و لکن ملکی از ملائکه رحمان است که خدا او را به صورت علی خلق کرده و ما ملائکه مقرب هر گاه مشتاق علی شویم این ملک را زیارت می کنیم برای کرامت علی نزد حق تعالی فرمود چون به معراج به مرتبه قاب و قوسین رسیدم در آن جا صور علی را دیدم و حق تعالی مداندا کرد که این صورت را می شناسی گفتم بلی این صورت علی بن ابیطالب است حق تعالی بسویم وحی کرد فاطمه را به او تزویج کن و او را جانشین خود گردان.

### تعداد اسماء عالیه مولی الموحدین:

در عالم هیچ کس جز خدای منان که هزار و یک نام دارد مانند علی علیه السلام پر نام نمی باشد آن حضرت هزار نام دارد که تمام آنها وجود خارجی و مصداق واقعی دارد و معروفترین نام مبارکش علی علیه السلام است که در عرب نیز معروفترین دارد جابر بن



انصاری گوید در اعراب اختلال کردند که چرا او را علی گویند: طایفه گویند تا آن زمان کسی در عرب و عجم علی نامیده نشده و کسی هم ادعا نکرده و بعد از آن حضرت به این اسم نامگذاری کردند و گروهی گفته اند برای غلبه بر قهرمانان علی نامیده شده و گروهی گویند به او علی گفته شد زیرا در بهشت خانه او از انبیاء بلندتر است و گروهی گفتند علی بالاتر است. زیرا قدم بر پشت رسول خدا (ص) نهاد و به جهت اطاعت خداوند و کسی بر پشت رسول خدا (ص) جز او در شکستن بتها از سطح کعبه بالا نرفته بود و گروهی گفته اند او علی است برای اینکه در آسمانها برایش ترویج شده و برای کسی چنین مقام والائی در آنجا از خلق خدای عزوجل نشده است و گروهی گفتند علی نامیده شد زیرا اعلاترین مردم است در علم بعد از رسول خدا (ص) تذکر: باید دانست مقام اسماء علویجز علی و بوی و ظهیر و میمون حیدره معافیتی نعبد لغت خود دارد و اگر بخواهیم هر کس را شرح دهیم شاید بیش از یک جلد شود لذا به اختصار می رویم و در خلال مطالب خوانندگان متفکر می یابند.

### علی و مسئله مرگ:

اگر اندک تاملی در مفهوم زندگی علی (ع) بنمائیم؛ شاید لذت خوش آمد گفتن علی (ع) را به مرگ در هنگام زدن حلقه به در جانش فرمود در می یابیم.  
اکنون جملات حیرت آور یگانه قهرمان زندگی و مرگ را مطالعه و مورد بحث قرار می دهیم:



۱- سوگند به یزدان پاک هیچ گونه پروائی ندارم و من به طرف مرگ حرکت کنم یا

مرگ به من وارد شود.

۲- قسم به خداوند بزرگ فرزند ابی طالب به مرگ مانوس تر است از کودک شیر خوار  
به مادر خود.

۳- هنگام اصابت زخم جان گاه که رشته زندگی اش که از هم می گسیخت فرمود: به  
خدای کعبه خلاص شدم. می گوید: پروائی ندارم من به طرف مرگ حرکت کنم یا  
مرگ به طرف من حرکت کند.

می گوید: مرگ به من چیز تازه ای نشان نداده است.

تامل در تمامی دوران زندگی علی (ع) به طور همه جانبه و بدون غرض بزرگترین دلیل  
برای ادعای اوست.

هزاران نظر انتقاد و عیب جویی از علی (ع) چه زندگیش پیش از خلافت او و چه پس از  
خلافت او، بلکه در قرن های طولانی که ریاست پرستان و جانوران انسان نما برای  
پوشاندن عیوب و رسوائی ها خود انجام می دادند، نتوانستند از روی مدرک صحیح اثبات  
کنند که علی (ع) در فلان مورد اجتماعی و فردی قدم گذاشته که مطابق هوای نفس بوده  
یا لاقبل اشتباه نموده است.

کیست که بتواند منصبی به این عظمت را در جهانی که سر تا پا کنجکاو بوده است به  
استحقاق حائز شود؟ آیا می توان گفت: علی (ع) زندگی را نفهمیده بود.

بلی او زندگی را فهمیده بود که کوچکترین هراسی از مرگ نداشت.

آن شخص در محیط مستان هشیار است. آن کس که در میان خود پرستان و فرو پرستان در فکر اجتماع است، مردی که می داند بهره مالی تشخیص هر فرد از افراد اجتماع مربوط به کار و ایجاد نتیجه است. آن بیداری در محیطی که تنازع در بقاء و پامال نمودن ضعیف مبادی و اصول انسانیت را از آنها سلب نموده است آیا چنین مرد بیدار در چنان اجتماع نفرت انگیز هر روز و شب مرگ را احساس نمی کند؟ این است که: علی (ع) از غوغای مرگ و غائله پس از مرگ نگرانی ندارد.

باز می گوید: فرزند ابوطالب به مرگ مانوس تر است از کودک شیر خوار به مادر

نزدیک به هزار و چهارصد سال است که بلندگوی تاریخ بدون پرده می گوید:

علی (ع) در ادعا را در یک دست و تاریخ روشن زندگی علی (ع) را در دست دیگر بگیرد و با یکدیگر تطبیق کنید.

اکنون که علی (ع) دوست خداست چرا شب و روز آرزوی ملاقات و شناختن به محضر اعلای او را نداشته باشد.

پرس از کتاب آسمانی که می گوید باید آرزوی ملاقات دوست را داشته باشد.

((قل یا ایها الذین هادوا ان زعمتم انکم اولیاء الله من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم

صادقین))

بگو به طایفه یهود: اگر گمان می کنید دوستان خدا شمائید و بس آرزوی مرگ کنید اگر

راست می گوئید چرا مرگ به علی (ع) شیرین است؟

او با عقل سالم و فطرت پاکش دریافته بود که مرگ یعنی باز شدن درهای ابدیت.

آری علی (ع) حق دارد، اگر از غوغای مرگ و غائله پس از مرگ نگرانی ندارد چرا علی

ابن ابیطالب (ع) در موقع اصابت زخم سنگین مرگ مانند مهمان عزیزی که سالها انتظار

آن را بکشد به مرگ خیر مقدم نگوئید.

اگر تسلیم محض بودن در مقابل عدالت و ناچیز شمردن مال و جان و سلطنت همان ارزش

را داراست که علی (ع) با کردارش انجام می داد، اگر وحشت و هراس از کوچکترین

ستمکاری به حقوق زندگانی به آنطور است که علی (ع) داشت و می فرمود: اگر تمامی

دنیا را با آنچه که در آن است در مقابل ستم به موری با کشیدن پوست جوی از دهانش به

من ببخشند من نخواهم کرد.

حقیقت جاودانی عدالت است که می گوید: علی (ع) از غوغای مرگ و غائله های پس از

مرگ نگرانی ندارد.

تاریخ بشر تنها پیشوایان توحید و نمونه ی تمام عیار آنها فرزندان نازنین و سلحشور ابیطالب

را از این رسم قانون و عمومی استثنا کرده است.

در منطق علی ابن ابیطالب (ع) آن مرگی که تمامی افراد و اجتماعات باید از آن بهراسند

عبارت از مرگ وجدان و فطرت است.

زیرا فرد یا اجتماعی که خود پرستی و عشق به شخصیت را به جایی برساند که تمامی ارزشهای زندگی را به تراکم ثروت و امر و نهی منحصر کند چنین فرد اجتماعی به سوی انقراض و نابودی می تازد. در آن فرد و اجتماع که وجدان و فطرت اولیه می میرد احساس تکلیف نابود گشته، مبادی و اصول انسانیت که انسان را از وحشی جدا می کند و به او علم و فلسفه و اخلاق و دین یاد می دهد. جای خود را برای تنازع در بقاء و پامال نمودن ناتوانان خالی می کند.

از آن طرف این دنیای کهن در مقابل هر نیرومند، نیرومندتری و در مقابل هر دست، دست بالاتری، تهیه می کند که هر یک با دست دیگری راه نیستی در پیش می گیرد.

این است مرگی که همگان از قیافه ای آن می ترسند و باید هم بترسند. ولی آن یگانه شخصیت زنده که همیشه اهمیت تکلیف را به اولاد آدم گوش زد فرموده و خود را کشته شده تسلیم در پیشگاه قانون (قصاص پیش از جنایت ممنوع است) قرار داد. اگر خود نیز هرگز راجع به مرگ اظهاری نم کرد حقیقت مقدس و جاودانی تکلیف، بارساترین صدای خود به گوش جهانیان می رسانید: علی (ع) از غوغای مرگ و غائله ی پس از مرگ نگرانی ندارد.

مرگ علی ابن ابیطالب (ع) نمی توانست با آن قدرت شاهانه خود قوانین را مطابق تمایلات متعارف انسان نماها منحرف نموده و رودی زمین را از مجسمه پلید و جنایت بار ابن ملجم مرادی پاک کند.



و در زیر زخم سنگین بار مرگ غذای قاتل جنایتکار را فراموش نکند و از هیجان پدر  
کشتگی فرزندان جلوگیری کند و در موقع عبور از دالان مرگ به صفحات پس از مرگ  
لباس وصله خورده را عوض و با یک قطعه کفن معمولی مانند لباس احرام، جسد خود را  
به زیر خاک و خود به ملاقات پیشگاه معبودش بشتابد کدامین نگرانی او را شکنجه و آزار  
می دهد.

### خدمات حضرت امیر علیه السلام در زمان حکومت :

الف : شکست نظام طبقاتی و ایجاد عدالت اجتماعی :

اسلام همه بشر را در برابر خدا و قانون اسلام یکسان می داند و برتری را فقط به اهل تقوی  
می دهد در قران می خوانیم : یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و  
قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم ام الله علیم خبیر ای مردم ما شما را از مرد و زنی  
آفریدیم و شما را قبیله قبیله قرار دادیم تا همدیگر را نسبت به شهر و قبیله بشناسید . همانا  
گرامی ترین شما در نزد خدا پرهیزگارترین شماست . همانا خدا دانا و آگاه است .  
پس از قتل عثمان و بیعت مردم با حضرت امیر علیه السلام آن حضرت به اسلام یعنی سنت  
پیامبر صلی الله علیه و آله عمل نمود و بین مهاجر و انصار ، عرب و عجم ، قریشی . و غیر  
قریشی فرقی نگذاشت و پس از آنکه بیعت با او به پایان رسید ، دستور فرمود تا بیت المال  
را بین مسلمین حاضر به طور مساوی تقسیم نموده و به هر کس سه دینار بدهد . خود سه



دینار برداشت و به آزاد کرده اش قنبر هم سه دینار داد. آن حضرت بر خلاف خلفای قبلی  
،انصار را به حکومت شهرها و امارت لشگرها گماشت.

ب-نشر معرف اسلام:

مسئولیت و وظیفه اصلی ائمه علیهم السلام بعنوان وصی پیامبر و حفظ و تبلیغ دین الهی است  
،لذا خلافت امیر علیه السلام که پس از حکومت خود آنرا به خوبی ایفا فرمود: نشر عقاید  
و اخلاق و احکام اسلام بود.

آن حضرت در حدود ۴ سال خلافت خود برای نشر اسلام از سه راه اقدام نمود.

۱-تبلیغ مردم بوسیله بیانات خود

۲-تربیت شاگردان شایسته

۳-آزادی دادن به صحابه در نقل حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله

۱-تبلیغ مردم: حضرت امیر علیه السلام در زمان حکومت در کوفه و اسلامی را که از پیامبر  
صلی الله علیه و آله تلقی کرده بود به مردم تبلیغ نمود و احکام قرآن و سنت پیامبر را به  
جامعه اسلامی باز گرداند .

الف-قران کریم-حضرت امیر علیه السلام از کودکی در دامان پیامبر اکرم(ص) تربیت  
شده و اکثر اوقات همراه آن حضرت بود و معارف دین را مستقیماً از آن حضرت فرا می  
گرفت و در اولین باری که قرآن به صورت وحی بر پیامبر اکرم (ص) نازل شد حضرت  
امیر (ع) حضور داشت و صدای فرشته و ناله شیطان را شنید.

حضرت امیر(ع) در زمان حکومت خود تفسیر قرآن را که از پیامبر (ص) فرا گرفته بود در ضمن خطبه هایش برای مردم بیان می کرد و تابعین از اهل کوفه این تفاسیر را از آن حضرت شنیده و بعد برای دیگران روایت نموده بیشتر نشات گرفته است. اگر خلافت حضرت علی(ع) و هجرت ایشان از مدینه به کوفه و بیانات آن حضرت نبود، هیچ تفسیری وجود نداشت. سپس آن حضرت تفسیر قرآن را که در زمان خلفای قبل ممنوع شده بود به جامعه باز گرداند.

حضرت امیر در زمان حکومت خود و خدمت دیگر به قرآن کریم نمود:

۱- حفظ لفظ قرآن کریم

۲- تعلیم علم نحو برای فهم معنای قرآن

ب- خدمت حضرت امیر (ع) از کودکی در دامان پیامبر اکرم (ص) ترتیب شده و اکثر اوقات همراه آن حضرت بود و با اخلاق و رفتار آن حضرت ساخته شد. علی علیه السلام خود می فرماید: من مانند بچه شتر که از مادر خود تابعیت می کند از پیامبر پیروی می کردم و او هر روز نمونه تازه ای از بزرگواریهای اخلاقی را نشان می داد و مرا به پیروی از آن امر می فرمود:

۱- پس از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز حضرت امیر علیه السلام اولین مردی بود که به پیامبر (ص) ایمان آورد و تا پایان زندگی همراه و یاور آن حضرت بود.

۲- تربیت شاگردان: حضرت امیر (ع) شاگردانی را پرورش داد و معارف اسلامی را به

آنان آموخت از جمله: ابن عباس و کمیل ابن زیاد، مالک اشتر، میثم تمار

ابولاسود دثلی، رشید جری، حجر بن عدیب... بعضی از اینان به طور خصوصی از

حضرت استفاده می کردند و بعضی به ولایاتی منصوب می شدند و در حد خود این

آموخته ها را به مردم تبلیغ می نمودند. ایشان سنگ زیر بنای فرهنگ تشیع شدند.

۳- تشویق صحابه به نقل حدیث پیامبر (ص): بیش از ۱۵۰۰ نفر از صحابه با حضرت امیر (ع)

برای جنگ جمل به بصره آمدند پس از جنگ حضرت آنها را همراه خود به کوفه آورد و

آنجا را مرکز حکومت خود قرار داد و بر خلاف خلفای قبلی که از نقل حدیث پیامبر

(ص) به شدت جلوگیری می کردند، آن حضرت همه را تشویق نمود تا احادیثی را که از

پیامبر (ص) شنیده بودند برای مردم روایت کنند.

ج- نفی حجمیت سیره خلفا و پایه گذاری مکتب تشیع: حضرت امیر (ع) علاوه بر آنکه

اسلام را واقعی و قرآن و سنت پیامبر (ص) را به جامعه برگرداند روشهای باطل و والیان

قبلی را برای مردم بیان نمود و نشان داد که مدرک احکام دین خدا و اسلام تنها قرآن و

سنت پیامبر (ص) است و در کنار آن به سیره هیچ کس نیازی نیست. خصوصاً مواردی که

سیره آنها مخالف قرآن و سنت پیامبر (ص) باشد.

### علی (ع) در خشنده ترین چهره اسلام:

علی سر آمد همه فضائل و سرچشمه آنهاست در فضائل و کمالات شایسته و مجد و عظمت هیچ کس به پای او نرسیده است و هر کس بعد از او در علم و فضیلت به مقامی رسیده رهین منت اوست.

۱- علم کلام، خداشناسی، علم کلام یا عقاید دینی و خداشناسی از هر علمی ارجدارتر است زیرا ارزش هر علمی بسته به ارزش معلوم آن است و معلوم خدا شناسی هم (به شناختن ذات الهی است) اشرف وجود هاست بنابراین علم خدا شناسی اشرف مقام علوم است این علم را دانشمندان اسلامی از علی (ع) گرفته اند و هم از او نقل شده و به او منتهی می گردد.

۲- از این گذشته فقهای صحابه یعنی عمر بن الخطاب و عبدالله ابن عباس فقه و احکام دینی را از علی گرفته اند وضع عبدالله ابن عباس (شاگرد علی (ع) بوده است) روشن است و راجع به عمر نیز همه می دانند که در بسیاری از مسائل که در حل آن عاجز می ماندند به علی (ع) و سایر صحابه مراجعه می کرد و مکرر با صراحت گفت: ((لولا علی لهک عمر)) یعنی اگر علی نمی بود که مسائل مشکل اسلام را حل کند عمر به هلاکت می افتاد و هم می گفت: ((لا یفتین احکام فی المسجد و علی حاضر)) یعنی وقتی علی در مسجد است کسی حق ندارد فتوی بدهد. از این راه نیز باز گشت فقه و احکام اسلامی به آن حضرت دانسته می شود. به علاوه شیعه و سنی روایت کرده اند که پیامبر (ص) به اصحاب خود



فرمود: ((اقضاکم علی)) یعنی در امر قضاوت علی مقدم بر همه شماست پایه قضاوت

همان فقه است و از این رو علی (ع) سرآمد فقهای صحابه پیامبر است.

۳- یکی دیگر از علوم اسلامی علم تفسیر قرآن است این علم را مسلمانان از علی (ع)

گرفته اند و از وی منشعب گشته است اگر به کتب تفاسیر مراجعه کنید خواهید دانست و

زیرا بیشتر تفسیر قرآن از آن حضرت و عبدالله بن عباس نقل شده و همه می دانند که ابن

عباس شاگرد علی و همیشه ملازم او بوده و از محضر وی برخوردار است. روزی به وی

گفتند دانش تو نسبت به پسر عمت علی چگونه است؟ ابن عباس گفت: همچون قطره

بارانی است در کنار دریای بی کران.

۴- شجاعت امیر المومنین (ع) چنان بود که یاد دلاوران روزگار را از دلهای مردم برد و نام

دلیرانی را که بعدها می آیند به کلی از خاطرها زدود جایگاه علی (ع) در جنگ و

جنگجویی به قدری مشهور است که تا روز رستاخیز ضرب المثل شده است، علی (ع)

دلاوری بود که هرگز از میدان جنگ روی برنتافت و ابدأ از سپاه دشمن نترسید هیچکس

به میدان او نیامد جز اینکه بر وی چیره برگشت و او را از پای درآورد.

۵- جود و سخاوت امیر المومنین (ع) چیزی نیست که محتاج به شرح و بسط باشد و

مفسرین نقل کرده اند علی (ع) چهار درهم دارایی داشت و یک درهم را شبانه و یک

درهم در روز و یک درهم را پنهانی و یک درهم را به طور آشکار در راه خداوند به

فقیران و مسمندان داد و درباره اش این گونه فرود آمد ((الذین ینفقون اموالهم بالیل و



النهار سرأ و علانیا)) شعبی (دانشمند معروف سنی) می گوید علی (ع) سخی ترین مردم بود، هرگز به سائل جواب رد نمی داد.

۶- علی (ع) بردبارترین و با گذشت ترین مردم روی زمین بود صحت گفتار ما در جنگ جمل به خوبی دیده می شود حضرت در آن جنگ به مروان حکم دست یافت و با اینکه وی علی (ع) را سخت دشمن می داشت و کینه اش را به طور فوق العاده به دل گرفته بود، مع الوصف حضرت از تقصیر وی در گذشت، همچنین عبدالله زبیر که آشکارا حضرت را دشنام می داد در آن جنگ اسیر شد و از تقصیرش گذشت و فقط گفت برو که تو را دیگر نینم.

۷- درباره فصاحت و بلاغت آن حضرت باید گفت وی پیشوای فصحا و سرور بلغا است چنانکه گفته اند سخنان علی (ع) پائین تر از سخن خداوند و بالاتر از گفتار گفتار تمام بندگان است. همین کتاب نهج البلاغه بهترین دلیل است که هیچ کس در فصاحت و بلاغت به پایه آن حضرت نخواهد رسید، خطابه هائی که از امیر المومنین گردآوری شده ده یک آن از یاران پیامبر که معروف به فصاحت بودند بلکه از پنج نفر آنها هم دیده نمی شد.

۸- اخلاق معتدل و خوشروئی و شکسته نفسی علی (ع) ضرب المثل است، تا جائیکه دشمنانش آن را وسیله عیب جویی او قرار دادند. صعصحه بن صوجان و جمعی دیگر از شیعیان و اصحاب آن حضرت او را بدینگونه ستوده اند علی (ع) در میان ما مثل یکی از ما

بود بسیار خوش رفتار و متواضع و ساده و بی پیرایه بود با این وصف ما از هیبت او مانند

اسیری بودیم که دست بسته شمشیر برهنه ای بالای سر خود بینید.

۹- درباره زهد و کناره گیری امیر المومنین از لذات دنیا باید گفت وی رئیس زاهدان

جهان و سرور ابدال روزگار است زهاد و ابدال عالم رو به درگاه او آورده و گلیم پاره

خود را در نزد وی می تکانند. هیچ گاه از خوانی سیر برخواست و خوراک و پوشاک وی

از همه مردم سخت تر و زبرتر بود.

۱۰- امیر المومنین (ع) از لحاظ عبادت از همه کس عابدتر و نماز و روزه اش از تمام مردم

بیشتر بود نماز شب و توجه به اولاد و اذکار الهی و انجام مستحبات را مردم از وی

آموختند.

۱۱- رای و تدبیر علی (ع) از همه کس محکمتر و صحیحتر بوده است اوست که وقتی

عمر بن خطاب خواست با سپاه اسلام شخصاً به جنگ روم و ایران برود با آن حضرت

مشورت نمود و عمل به رای او کرد و هم علی (ع) بود که عثمان را با موری راهنمایی

نمود که صلاح وی در آن بود که اگر می پذیرفت به آن سرنوشت دچار نمی گردید. علت

اینکه دشمنان آن حضرت می گویند وی رای و تدبیر نداشت اینست که علی (ع) مقید به

رعایت تعالیم دین اسلام بود و نمی توانست با آن مخالفت کند و به آنچه دین حرام کرده

است عمل نماید خود آن حضرت فرمود اگر تقوی و پرهیزگاری نمی بود من از تمام

عرب زیرک تر بودم . سایر خلفا به مقتضای صلاحدید و رای و تدبیر خود عمل می کردند خواه مطابق شریعت اسلام باشد یا نباشد.

۱۲- علی (ع) در سیاست ملک داری بسیار سختگیر بود در هر حال سخت پابند رضایت الهی بود.

اعمال پسر عمویش عبدالله بن عباس را به حکومت بصره منصوب داشته بود از نظر دور نداشت و ملاحظه برادرش عقیل را که چیزی زاید بر مقرری خود از بیت المال می خواست نفرمود.

اینها خصایص و مزایای بشری است که در این موارد پیشوا است و دیگران باید از وی پیروی کنند، رئیسی است که باید سایرین از وی بیاموزد.

من نمی دانم درباره مردی که یهود و نصاری و محبوسها با اینکه منکر نبوت حضرت الانبیاء(ص) هستند او را دوست می دارند چه بگویم ...

### علی امام و پیشوای راستین:

سراسر وجود علی ، تاریخ و سیرت علی ، خلق و خوی علی ، رنگ و بوی علی ، سخن و گفتگوی علی درس است، سرمشق است و تعلیم است و رهبری است. همچنان که جذبه های علی برای ما آموزنده و درس است ، دفعه های او نیز چنین است. ما معمولاً در زیارت های علی و سایر اظہای ادبها مدعی می شویم که ما دوست تو ، دشمن دشمن تو هستیم. تعبیر دیگر این جمله این است که ما به سوی آن نقطه می رویم که در جو جاذبی

تو قرار دارد و تو حذب می کنی و از آن نقاط دوری می گزینیم که تو آنها را دفع می

کنی . از آنچه گفتیم معلوم شد که علی (ع) دو طبقه را سخت دفع کرده است :

۱- منافقان زیرک

۲- زاهدان احمق

همین دو درس ، برای مدعیان تشیع او کافی است که چشم باز کنند و فریب منافقان را

نخورند، تیز بین باشند و ظاهر بینی را رها نمایند، که جامعه تشیع در حال حاضر سخت به

این دو درد مبتلا است.

### دموکراسی علی (ع)

اگر درست دقت کنیم، می بینیم، دوره خلافت علی (ع) از دشوارترین دوره های حکومت

اسلامی است، چرا که اعراب مغرور از پیروزی در جنگها، اعراب خو گرفته به مال و منال

بیش از اندازه، اعرابی که پس از سختگیریهای زاهدانه عمر بن خطاب در دوره عثمان دنیا

دوستی و مال اندوزی را آموخته بودند، نمی توانستند شخصیتی چون علی را تحمل

کنند. شخصیتی که حتی به اندازه تار مویی از حقیقت فاصله نمی گرفت، با این حال امیر

المومنین با خوارج در منتهی درجه آزادی و دموکراسی رفتار کرد. او خلیفه است و آنها

رعیتش، هر گونه اعمال سیاستی برایش مقدور بود اما او زندانشان نکرد و شلاقشان نزد و

وقتی سهمیه آنان را از بیت المال قطع نکرد، به آنها نیز همچون سایر افراد می نگریست.

این مطلب در تاریخ زندگی علی عجیب نیست اما چیزی است که در دنیا کمتر نمونه



دارد. آنها در همه جا در اظهار عقیده آزاد بودند و حضرت خودش و اصحابش با عقیده‌آزاد با آنان روبرو می شدند و صحبت می کردند، طرفین استدلال می کردند، استدلال یکدیگر را جواب می گرفتند.

### شهادت علی (ع)

ابن ملجم یکی از نه نفر زهاد و خشکه مقدسه است که می روند در مکه و آن پیمان معروف را می بندند و می گویند همه فتنه ها در دنیای اسلام معلول سه نفر است: علی، معاویه و عمر و عاص.

ابن ملجم مامور می شود که بیاید علی (ع) را بکشد. قرارشان کی است؟ شب نوزدهم ماه رمضان. چرا این شب را قرار گذاشته بودند؟ ابن ابی الحدید می گوید: نادانی را بین! اینها شب نوزدهم ماه رمضان را قرار گذاشتند، گفتند چون این عمل ما یک عبادت بزرگ است آنرا شب قدر انجام بدهیم که ثوابش بیشتر باشد.

ابن ملجم آمد به کوفه و مدتها در کوفه منتظر شب موعود بود. در این خالهاست که با دختری به نام ((قطام)) که او هم خارجی و هم مسلک خودش است آشنا می شود، عاشق و شیفته او می گردد، شاید تا اندازه ای می خواهد این فکرها را فراموش کند. وقتی که می رود با او مسئله ازدواج را در میان می گذارد، او می گوید من حاضرم ولی مهر من خیلی سنگین است. این هم از بسکه شیفته اوست می گوید هر چه بگویی حاضرم. می گوید سه هزار درهم. می گوید مانعی ندارد. یک برده. مانعی ندارد. یک کنیز. مانعی



ندارد. چهارم: کشتن علی ابن ابیطالب. اول که خیال می کرد در مسیر دیگری غیر از مسیر

کشتن علی (ع) قرار گرفته است، تکان خورد، گفت ما می خواهیم ازدواج کنیم که

خوش زندگی کنیم، کشتن علی که مجالی برای ازدواج و زندگی ما نمی گذارد. گفت:

((مطلب همین است. اگر می خواهی به وصال من برسی باید علی را بکشی. زنده ماندی که

می رسی، نماندی هم که هیچ))

می گوید این چند چیز را به عنوان مهر از من خواست. بعد خودش می گوید: در دنیا

مهری به این سنگینی پیدا نشده و راست هم می گوید. می گوید هر مهری به این سنگینی

پیدا نشده، می گوید هر مهری در دنیا هر اندازه بالا باشد اینقدر نیست که به حد علی برسد

. مهر زن من خون علی است. بعد می گوید: و هیچ تروری در عالم نیست و تا دامنه قیامت

واقع نخواهد شد مگر اینکه از ترور ابن ملجم کوچکتر خواهد بود، و راست هم گفت. آن

وقت ببیند علی چه وصیت می کند؟ علی در بستر مرگ که افتاده است، دو جریان را در

کشوری که پشت سر خود می گذارد می بیند، یکی جریان معاویه و به اصطلاح

قاسطین، منافقینی که معاویه در راس آنهاست، و یکی هم جریان خشکه مقدسه است که

خود اینها با یکدیگر تضاد دارند. حالا اصحاب علی بعد از او چگونه رفتار بکنند؟ فرمود

: بعد از من دیگر اینها را نکشید: ((لا تقاتلوا الخوارج بعدی)) درست است که اینها مرا

کشتند ولی بعد از من اینها را نکشید، چون بعد از من شما هر چه اینها را بکشید به نفع

معاویه کار کرده اید نه به نفع حق و حقیقت، و معاویه خطرش خطر دیگری است.

فرمود:

خوارج را بعد از من نکشید که آنکه حق را می خواهد و اشتباه کرده است مانند آنکه از

ابتدا باطل را می خواسته و به آن رسیده است نیست. اینها احمق و نادانند، ولی او از اول

دنبال باطل بود و به باطل خودش هم رسید.

علی با کسی کینه ندارد، همیشه روی حساب حرف می زند.

علی از دنیا رفت او در شهر بزرگی مانند کوفه است.

غیر از آن عده خوارج نهروانی باقی مردم همه آرزو می کنند که در تشییع جنازه علی

شرکت کنند، بر علی بگریند و زاری کنند. شب بیست و یکم، مردم هنوز نمی دانند که بر

علی چه دارد می گذرد و علی بعد از نیمه شب از دنیا رفته است. تا علی از دنیا می رود

فوراً همان شبانه، فرزندان علی، امام حسن، امام حسین، محمدابن حنفیه، جناب ابوالفضل

العباس و عده ای از شیعیان خاص - که شاید از شش هفت نفر تجاوز نمی کردند -

محرمانه علی را غسل دادند و کفن کردند و در نقطه ای که ظاهراً خود علی (ع) قبلاً معین

فرموده بود - که همین مدفن شریف آن حضرت است و طبق روایات، بعضی از انبیای

عظام نیز در همین سرزمین مدفون هستند - در همان تاریکی شب دفن کردند و احدی

نفهمید. بعد محل قبر را هم مخفی کردند و به هیچ کس هم نگفتند. فردا مردم فهمیدند

که دیشب علی دفن شده. محل دفن علی کجاست؟ گفتند لازم نیست کسی بداند؛ و حتی

بعضی نوشته اند امام حسن (ع) صورت جنازه ای را تشکیل دادند و فرستادند به مدینه که

مردم خیال کنند که علی (ع) را بردند مدینه دفن کنند. چرا؟ به خاطر همین خوارج.

برای اینکه اگر اینها میدانستند علی را کجا دفن کرده اند، به مدفن علی جسارت می

کردند، می رفتند نبش قبر می کردند و جنازه علی را از قبر خودش بیرون می کشیدند. تا

خوارج در دنیا بودند و حکومت می کردند، غیر از فرزندان علی و فرزندان فرزندان

علی (ع) (ائمه اطهار) کسی نمی دانست علی کجا دفن شده است. امام صادق (ع) برای

اولین بار محل قبر علی (ع) را آشکار فرمود.

پس این مشکل بزرگ برای علی (ع) منحصر به زمان حیاتش نبود، تا صد سال

بعد از وفات علی هم قبر علی (ع) از ترس اینها مخفی بود.

### مرد نامتاهی

منظور از کلمه نامتاهی این است که شخصیت علی ابن ابیطالب (ع) برای هر متبع و

محقق و در چشم بزرگترین دانشمندان و محققین عالم هر چه بکوشند و آنچه درک

کنند باز نامتاهی و نامحدود است. کرانه شخصیت مولا در نظر آدمیان و از زاویه دید

همه جهانیان نا پیدا و بیکران است و گر نه البته علی (ع) مثل هر بنده دیگر خداوند مخلوق

محدود و متاهی است و وصف مطلق مخصوص پروردگار است.

### علی(ع) کیست و صفات عالیہ او چیست؟

علی (ع) فرزند اولین خانواده هاشمی است که پدر و مادر او هر دو فرزندان هاشمند پدر

علی (ع) ابوطالب فرزند عبدالمطلب فرزند هاشم بن عبدمناف است و مادر او فاطمه

دختر اسد فرزند هاشم بن عبدالمناف است. خاندان هاشمی از نظر فضائل اخلاقی و صفات

عالیه انسانی در قبیله قریش و این طایفه در طوائف عرب، زبان زد خاص و عام بوده و هر

یک به حد اعلی از مختصات علی ابن ابیطالب(ع) است.

علی از کودکی در سایه عنایت و تربیت پسر عم گرامی خود قرار گرفت و اساس تربیت

روحی و اخلاقی این کودک نورسیده و مستعد در دامان بزرگترین معلم و مربی بشریت

پایه گذاری شد و استعدادهای نهفته در روح علی (ع) دست بکار رشد و نمو شد.

محبت متقابل این دو عمو زاده و ایثار و فداکاری علی(ع) تا آنجا رسید که شب هجرت

پیغمبر (ص) علی(ع) با آسانی در صدد جانبازی در آمد و با خفتن در بستر پیغمبر (ص) جان

خود را وقایه جان عزیز رسول الله قرار داد.

حدت ذهن و قوت فهم و ادراک علی (ع) تا آنجا بود که در سن هشت سالگی دعوت

رسول خدا را بسیار بیش از آنچه در این سن میتوان تمیز داد دریافت و به رسول الله و دین

تازه او ایمان آورد.



## شجاعت امیر المومنین از دیدگاههای دیگر

شجاعت علی (ع) در بدایت عمر در حجاز چنان ولوله ای انداخت که وقتی عمرو بن عبدو قهرمان نامی عرب را در نبرد تن به تن (در غزوه خندق) بخاک انداخت خواهر عمرو در مقام رثاء بر مرگ برادرش شجاعت قاتل را تنها مایه تسلی خود خواند و گفت اگر جز بدست این پهلوان جوان کشته شده بودی مادام العمر بر مرگ تو می گریستم.

آری قوت جسم و نیروی بازوی علی (ع) از عجایب است، دوست و دشمن، مورخین مسلمان و مسیحی، همه بر این امر اتفاق دارند که خوراک امیرالمومنین (ع) ساده ترین و فقیرترین خوراکی بود که امکان دارد با آن زندگی کرد.

از هزار تن یک تن صوفیند:

در مطالعه زهد و جریان زندگی امیرالمومنین (ع) این مسئله اصولی به نظر می رسد که چه می شود مردانی مانند علی بن ابیطالب (ع) علیرغم قدرت و امکان بهره مندی از لذات حیوه و استفاده از وسایل رفاه و آسایش بچنین زندگی ساده و چنین خوراک و پوشاک بی مایه قناعت می کنند؟

آدمی برای رفاه و آسایش دو راه دارد: یکی راه موضوعی یا بیرونی و دیگر درونی، راه عادی که اکثریت غریب به اتفاق پیش می گیرند راه موضوعی است یعنی زن زیبا، خانه مجلل و وسیع، ثروت هنگفت و سایر وسایل آسایش.



از آنجا که این وسایل مادی محصول عالم ماده است هم محدود و فساد پذیر است آفت آنها در خورشان نهفته است، مال را دزد می برد تاجر ثروتمندی در یک لحظه و با یک حادثه می تواند گدای راه نشین شود، خانه هر چه مجلل تر و بزرگتر زحمت نگهداری و غم خرابی آن بیشتر، زن هر چه زیباتر خطر سقوط و ناسازگاری و جدائی رو مهیب تر، فرزند هر چه برومند تر مرگ نابهنگام او جگر سوز تر.

راه دوم: راه اقلیت معدودی است که شاعر روم می فرماید:

از هزاران تن یکی تن صوفیند      مابقی در سایه او میزیند

این راه راه شخصی است یا درونی بانی است که حکومت بر دل و تملک نفس چنان نیرویی به انسان می بخشد که تمام شده اند و مشکلات زندگی را باسانی تحمل می کنند. زیرا منبع تمام نیروهای جهان نفس خلاق آدمی است. حکیم سنایی چه خوب گفت :

از ره خلق و سیرت زشت      هفت دوزخ توئی و هشت بهشت

### کرامت نفس

و اما پاکدلی و صفای ضمیر و عفو و غمض امیر المومنین (ع) نسبت به دشمنان بحدی بوده که جرات می توان گفت (و تمام مورخین مسیحی و مسلمانان از شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند) که نظیر آن از هیچ سردار جنگی و هیچ قائد و پیشوایی در هیچ زمانی دیده نشده است.

در تمام غزواتی که در رکاب پیغمبر (ص) شرکت کرد و در همه جنگهایی که زمان خلافت پیمان شکنان (ناکثین) و گمراهان (قاسطین) بر او تحمیل کردند پس از ختم جنگ در سینه او از دشمنان که به خونریزی شخصی او و دوستان و یارانش برخاستند کمترین کینه ای نمی ماند. دشمنانی که خون عزیزانش را ریخته و پس از شکست باز هم بدشمنی مانده و حتی به خصومت و کراهت خود را پنهان نکرده بودند .

شواهد تاریخی بر این خلق و خوی آسمانی و خواسته ملکوتی فراوان دیده می شود. مورد اتفاق تمام مورخین است که در جنگ جمل بر مرگ طلحه و زبیر گریست به محمد ابن ابی بکر پسر خوانده خود فرمان داد تا خواهرش عایشه را پس از شکست و پراکنده شدن نگهبانان شتر که به منزله پرچم بصریان بود به خانه مطمئن منقل کند محمد او را به خانه عبدالله ابن خلف خزائی بزرگترین خانه های بصره که صاحب آن در جنگ به دست یاران علی (ع) کشته شده بود برد ، سه روز بعد علی (ع) به دیدن عایشه رفت و به جای ملامت و ناسزا او را اکرام کرد و دستور داد به منتهای حرمت او را روانه مدینه کنند تا در خانه خود بماند و شخصا موقع حرکت با او به گرمی وداع کرد .

## راه علی

هرگز! هرگز نباید شیعه از مبانی اعتقادی خود صرفه نظر کند, نباید حتی تعطیل کند, نباید حتی بگوید که (ما نباید تشیع را امروز مطرح کنیم) بلکه اگر مسائل شیعی را به طور دقیق علمی و منصفانه بدان گونه که خود علی از آن سخن می گوید بدان گونه که خود ائمه به ما آموخته اند مطرح کنیم, نه تنها موجب تفرقه و خصومت نخواهد بود, بلکه عامل تقارب, تقریب و تفاهم نیز خواهد بود.

چنانچه در همین عصر, علمای بزرگ شیعه مانند آقای سید شرف الدین, آقا سید محسن جبل عاملی و مرحوم کاشف الخطا و امثال ایشان که همواره به مسایل اساسی شیعه تکیه داشته اند و تنها اصول حقیقی تشیع را منطقی و محققانه طرح کرده اند بزرگترین محبوبیت و نفوذ را در میان علمای راستین اهل تسنن دارند. فحاشی و تهمت و غیره لازم نیست و اساسا شیعه نباید سراغ این حرفها برود زیرا خود علی نشان داده است که چگونه باید بر روی شعارهای تشبیه تکیه کرد.

## علی بزرگترین قهرمان وحدت است.

علی حق بزرگ خویش را, وصایت خویش, را امامت خویش, ولایت خویش را, زندگی خویش را, و حتی آینده خاندان خویش را همه قربانی کرد تا (وحدت) از هم نپاشد, تا یاران پیامبر پس از مرگ رهبر خویش, همچون به یاری از نهضت ها و انقلاب ها بر سر تقسیم قدرت به جان هم نیفتند و تا این امت جوان و اندک با بیست و سه سال جهاد ورنج

پیامبر و جهاد ورنج علی جان گرفته است، از کشمکشهای داخلی و بازیخهای سیاسی بی جان نشود و تا این چند هزار تنی که به هر حال تنها قدرت دفاعی اسلام در دنیا هستند و تا این مدینه کوچک که تنها پایگاه اسلام در روی زمین به شمار می رود ناگهان در برابر توطئه های داخلی دشمنان خاموش و تسلیم شده قبایل بدوی و در برابر امپریالیسم زخم خورده رومی و ایرانی ناگهان متلاشی نشود اوست که فریاد می زند (ایاکم والتفرقه) او است که خود می گوید:

دو استخوان در گلو و خار در چشم، صبر کرده ام و دست به شمشیر نبرده ام تا ابوسفیان حق علی را و ولایت علی را بهانه نکند، شعار سیاسی نسازد یا به قول خودش در مدینه را در دفاع از علی علیه این مرد تمیمی (ابوبکر) از سواره و پیاده پر نکند.

کمتر به ذهن می آید که (علی بنیانگذار وحدت اسلامی است). دوران جهاد علی در راه ایمان بیست و سه سال است دوران رهبری علی برای تحقق عدالت چهار سال و هفت ماه، اما دوران صبر و سکومت علی برای آنکه وحدت مسلمانان پایدار ماند بیست و پنج سال! آن هم از بهترین سالهای عمر از سی و سه سالگی تا پنجاه و هشت سالگی آن هم نه شمشیر زدن نه مبارزه کرده که برای علی لذت بخش است بلکه خانه نشین شدن یک قهرمان بلکه بیل به دوش گرفتن و چاه کندن و درینبع شخم زدن یک پیشوای بزرگ که تقدیر جامعه رهبری امت را و امامت انسان را بر اندامش دوخته است!!



تضاد طبقاتی:

رنج بزرگ کشورهای اسلامی، فتووالیسم، بورژوازی (که در واقع واسطه و دلال سرمایه داری غربی است) رشد یک نوع سرمایه داری تحمیلی تزلزل روز افزون مبانی توحید طبقات اجتماعی است که به صورت تغییر گروهی (فرم) و شکل ترکیب طبقاتی در عین وحشی تر شدن هر چه بیشتر نوع استثمار و تبعیض در می آید و بنابر این علامت - بمعنای برابری طبقاتی نفی استثمار فرد از فرد و طبقه از طبقه و نفی تضاد و تبعیض اقتصادی، حقوقی و اجتماعی... نیاز بزرگ کشورهای اسلامی است همانطوری که نیاز همه جامعه های دنیا و بالاخص دنیای اسلام است.

فصل زندگی علی سه شعار دارد: مکتب، وحدت، و عدالت. اما دو شعار اساسی مکتب علی به طوری که در (جامعه شناسی امت و امامت) گفتم - عبارت است از (عدالت) و (امامت) امامت به معنی ائمه - عبارتست از (اصالت رهبری انقلابی مردم بر اساس یک مکتب فکری برای ساختن امت) آنچه آن که در سخنرانی در شیعه، یک حزب تمام گفتم. و اما عدالت عبارتست از تکیه بر روی اصل برابری طبقاتی برابری حقوق انسانی بر اساس نظامی که زیر بنایش توحید است و رو بنایش، عدل جهانی و کدام روشنفکری است در دنیای سوم که جزء این دو برای دنیای سوم شعار دیگری بجوید؟



و اما سه شعار دیگری که تمام رفتار علی بر اساس آنها است و به نظر من این همان است که در شورای عمر به (رویه من) در برابر (رویه شخین) تعبیر کرد عبارتند از: آزادی، عدالت و آگاهی.

(قاسطین) در برابر شعار آزادی و (ناکثین) در برابر شعار عدالت و (مارقین) در برابر شعار آگاهی علی قد علم کرده اند.

بعبارتی دیگر این سه شعار آزادی، عدالت، و آگاهی است که سه جبهه (قاسطین)، (مارقین)، و (ناکثین) را بوجود آورده است و بر اساس درک درست و عمیق این سه شعار است که همه جبهه علی را در پنج سال رهبری جامعه اش معنی می دهد و یقیناً نشان می دهد، وهم آن (سه جبهه ضد علی را).

قاسطین - جبهه صفین

مردی آرام جوی از آنکه در همه حال و با همه کس همزیستی مسالمت آمیز می طلبد از سپاه معاویه بیرون آمد و بانگ برداشت که:

علی کجاست تا با او سخن بگویم؟

علی در برابرش ایستاد.

مرد گفت:

یا ابواحسن تو. را فضیلتها بی شمار است تو به زمین عراق باز گرد و ما به زمین شام برگردیم و آنچه حکم خدا باشد کند.

علی به نرمی پاسخش گفت (انا مغالتک هذا شفقه علی ناس و لاکن الله یا ابی انا یضع فی ارضه و اولیاوه مسکوت) بی شک این گفتار تو از سر دلسوزی و مهربانی با خلق است اما خدا ابا می کند که بر روی زمینش او را سرکشی کنند و دوستان خدا، خاموش باشند. و سپس افزود:

- ((وانی الصابر علی السیوف و لا اصبر علی الاغلال! من بر شمشیرها صبورم، و بر زنجیرها صبر نکنم!)) جبهه قاسطین، بطور خلاصه، تغییر چهره خارجی است که پیغمبر با آن در مکه، مدینه، در جبهه های حنین، بدر، خندق واحد... در جنگ اود.

### علی (ع) قهرمان پرستش و دعا است.

علی (ع) آموزش می دهد و الگو و سرمشق است برای انسانی که باید شد. نوع قدرت علی (ع) با قدرت انسانهای دیگر (قدرت طلب) فرق می کند، قدرت علی (ع) قدرت انسان مومن دوستدار انسانهای دیگر است.

ایمان و اعتقاد و پرستش و بندگی خدا شجاعتی به علی بن ابیطالب داده است. علی (ع) می گوید: بخدا قسم اگر من تنها باشم و دشمنان سرای زمین را پر کرده باشند خم به ابرو نمی آورم و باکی ندارم و ذره ای احساس وحشت نمی کنم.

من که در مسیر خدا هستم و چرا بترسم و همه کسانی که در روبروی من هستند در مسیر گمراهی هستند و ذره ای وحشت ندارم و من به خاطر ایمانم مشتاق زیارت خدا یم،

بنابراین چه باک از مصاف با دشمنان در آیم، اطمینان دارم به بهره و اجر و مزد نیکویی

که خدا در اختیار من قرار خواهد داد. و من منتظر آن هستم و به آن امیدوارم.

این ایمان است که علی (ع) را به چنان قوت قلبی می رساند.

امام علی (ع) نگران سرنوشت امت است. خیر و خوبی را برای همه انسانها می خواهد.

قدرت علی (ع) در کنار مردم قرار می گیرد در حالیکه قدرتهای دیگر بر علیه انسانهای

ضعیف است.

پی معنی دعا و پرستش خدا این است.

الهی ترین حکومت تاریخ، انسانی ترین حکومت تاریخ بوده است.

حکومت خدا برای این است که همه بندگان خدا از مزایای معنوی و مادی زندگی

بهره مند شوند.

حکومت علی (ع) دو وجه متمایز دارد:

۱- علی (ع) حکومت خود را مبتنی بر حکومت مردم می داند. اراده مردم مجرای حکومت

علی بن ابیطالب است، در مقابل حکومتهای ضد بشری که مردم را برده می خوانند و می

خواهند بر او حکومت کنند قرار دارد.

۲- وجه دوم حکومت علی (ع) عدالت است.

پایه دوم حکومت علی (ع) تعهد علی (ع) به حکومت عدل در جامعه اسلامی است.

این دنیا و حکومت به اندازه یک پاره کفش وصله خورده برای علی بن ابیطالب ارزش ندارد. علی (ع): این حکومت از آب بینی برای من کم ارزشتر است. مگر این که بتوانیم عدالت در جامعه برقرار کنیم. مگر این که فضایی را ایجاد کنیم که مظلوم بتواند بدون لکنت زبان حق خویش را بگیرد. علی بن ابیطالب با چنین وضعیتی حکومت می کند.

علی (ع) در اوج حکومت می گوید: مردم شما بر حکومت حق دارید.

علی (ع) قهرمانی است که نبرد با دشمن را جز با شمشیر جایز نمی شمارد، پهلوانی است که هرگز بر روی دشمن ناتوان گریخته و زخم خورده شمشیر نمی کشد و شجاعتی است که هیچگاه علیه دشمن به حيله و ناسزا متوسل نمی شود.

صراحت او تا آنجا رفت که دوستانش به او گفتند علی (ع) با همه دلیری و جنگ آوری به فنون جنگ و سیاست آشنا نیست. جوانمردی او به حدی بود که هرگز نخواست از فرصتهایی که غلبه او بر دشمن را تضمین می کند ولی دور از فتوت است کند، چنانچه از کشتن دشمن حيله گری چون عمرو عاص چشم پوشید زیرا این مزدور ناکس برای فرار از مرگ تا آنجا خود را پست و زبون ساخت که برابر دیدگان علی (ع) کشف عودت کرد تا مولا از او رو بگرداند، علی (ع) تقاضا سرداران خود را که می خواستند بعنوان معارضه به مثل آب فرات را بر سپاه معاویه ببندند پذیرفت.

علی (ع) از اینکه جز با شمشیر حمله کند امتناع داشت زیرا آداب و رسوم قهرمانی چنین اقتضا می کرد، شنید یارانش در ایام جنگ صفین ناسزا می گویند، فرمود خوش ندارم



دوستان من فحش بدهند ، بهتر است که بجای ناسزا حقیقت حال و اعمال آن ها را آنچه هست نقل کنید بلکه درستتر این است که خداوند بخواهد خون ما و خون ایشان ریخته نشود و میان ما آشتی برقرار گردد و از گمراهی باز گردند.

کمتر دیده شده است امیری باندازه علی (ع) از جواب گفتن به طعن و طنز دشمنان زبان خود را نگه دارد و با کمال حلم و حوصله آن همه تهمت و ناسزا را تحمل کند.

دوبار بیشتر در زندگی امیر المومنین دیده نشده است که بمذمت ناکسان و دفاع از تهمت بخود زبان بگشاید. اشعث بن قیس کندی منافق و مرتد و ناپاک که در معرکه صفین با تبانی عمروعاص اکثریت سپاه را بر علی (ع) شوراند تا او را به ترک جنگ و قبول

حکمت و اداری کنند و به این بس نکرد بلکه مولا را مجبور کرد تا بجای ابن عباس و مالک اشتر که در نظر گرفته بود ابوموسی را بدآوری اختصاصی خود بپذیرد ، یکبار دیگر

در مسجد کوفه کلام علی را برید ، امیر المومنین غضبناک شد و فرمود در لعنت خداوند و لعن کنندگان بر تو باد ای جولای فرزند جولای و ای منافق فرزند کافر ، یکبار کفار تو را به اسیری بردند و دیگر بار مسلمانان اسیر کردند (زیرا بعد از وفات پیامبر مرتد شد) هیچ

یک از این دو دفعه نه مالی داشتی که فدیة بدهی و نه حسب و نسبی که بسبب خلاصی تو شود سزای مردی که بقوم خود خیانت ورزد مبادا آنها را تسلیم کند این است که نزدیکانش او را دشمن دارند و بیگانگان پناهنده ندهند.

### مشکلات علی (ع)

می دانیم علی (ع) پیوسته در دوران خلافت خلفاء از بیان این مطلب که خلافت، حق طلق اوست خود داری نمی کرد، و در عین حال می بینیم بعد از کشته شدن عثمان در اثر یک انقلاب خونین علیه او، آنگاه که مردم ریختند به خانه علی (ع) و دور او را گرفتند و اصرار فراوان کردند و وی زمام امور را بدست گیرد، علی (ع) امتناع کرد و از پذیرش خلافت کراهت داشت.

جمله هایی در نهج البلاغه است که می فرماید:

دعونی والتمسوا غیری

مرا رها کنید و بروید دنبال کس دیگر

بعد خود امام علت امتناع خودش را توضیح می دهد، برای این که کسی تصور نکند که العیاد بالله امام خود را لایق خلافت، بعد از پیغمبر، شایسته ترین فرد برای زمامداری نمی داند. توضیح می دهد که اوضاع فوق العاده آشفته است و یک آینده آشفته تر جلوی ماست. عبارت این است:

فانا مستقبلون امرا له وجوه و الوان

یعنی ما جریانی را در پیش داریم که این جریان مشتبه است، رنگهای مختلف و چهره های گوناگون دارد، ما یک آینده روشنی در پیش نداریم، آینده ای داریم با چند رنگ مختلف. بعد از امام جمله ای دارد که در آن جمله مطلب را بیان می کند ((و ان الا فاق قد

اغامت)) افقها را مه گرفته است، مثل وقتی که مه زیاد پیدا می شود و انسان جلوی چشم خود را هم نمی بیند. ((والمحججه قد تنکرت)) شاهراه به صورت کوره راه در آمده. ناشناخته است و مردم دیگر شاهراه را تشخیص نمی دهد. ولی در آخر یک جمله ای به عنوان اتمام حجت فرمود، فرمود: این را هم بدانید که اگر من زمام خلافت را به دست گیرم، آنچنان رفتار می کنم که خودم می دانم نه آنچنان که شما می خواهید ((و اعلمو انی ان اجبتکم رکبت بکم ما اعلم)) این بود که در آخر فرمود: مرا به حال خود بگذارید، فعلا اگر من مثل گذشته وزیر باشم بهتر است از اینکه امیر باشم.

این جمله نشان می دهد که علی (ع) مشکلات فراوانی را در دوره خلافت خود پیش بینی می کرد. همان مشکلاتی که بعد رخ داد و چهره نمود. آن مشکلات چه بود؟ من در این یک جلسه نمی توانم همه آن مشکلات را به نحو اجمال برای شما عرض کنم تا برسم به مشکل ترین مشکل علی و بزرگترین معضله ای که علی (ع) گرفتار آن شد.

### **خوارج و مشکل اساسی علی (ع):**

در زمان پیامبر اکرم (ص)، طبقه ای که پیغمبر اکرم به وجود آورد صرفا یک طبقه ای نبود که یک انقلاب بپا شود و عده ای در زیر یک پرچمی جمع بشوند، پیغمبر یک طبقه ای را تعلیم داد، متفقدشان کرد، قدم به قدم جلو آورد، تعلیم و تربیت اسلامی را تدریجا در روح اینها نفوذ داد، پیغمبر سیزده سال در مکه بود، انواع شکنجه ها و زجرها و رنجها از مردم قریش متحمل شد ولی همواره دستور به صبر می داد، هر چه اصحاب می گفتند: یا

رسول الله! آخر اجازه دفاع به ما بدهید، ما چقدر متحمل رنج بشویم، چقدر از ما را اینها بکشند و زجر کشمان کنند؟! چقدر را روی این ریگهای داغ بخوابانند و تخته سنگها را روی سینه های، بگذارند، چقدر ما را شلاق بزنند؟! پیغمبر اجازه جهاد و دفاع نمی داد. در کلام آخر فقط اجازه مهاجرت داد که عده ای به حبشه مهاجرت کردند، و مهاجرت سود مندی هم بود. پیغمبر در مدت این سیزده سال چه می کرد؟ تربیت می کرد، تعلیم می داد، یعنی هسته اصلی اسلام را به وجود می آورد. آن عده ای که شاید هنگام مهاجرت حدود هزار نفر بودند، عده ای بودند که با روح اسلام آشنا بودند و اکثریتشان هم اسلامی بود.

بنابر این تفاوتهایی بین وضع علی (ع) و وضع پیغمبر (ص) یکی این بود که پیغمبر با مردم کافر، یعنی، کفر صریح، با کفر مکشوف و بی پرده روبرو بود، با مفری که می گفت من کفرم، ولی علی با کفر در زیر پرده، یعنی با نفاق روبرو بود، با قومی روبرو بود که هدفشان همان هدف کفار بود، اما در زیر پرده اسلام، در زیر پرده قدس و تقوا. در زیر لوای قران و ظاهر قران و تفاوت دوم این بود که دوره خلفا، مخصوصا در دوره عثمان آن مقداری که باید و شاید دنبال تعلیم و تربیتی را که پیغمبر گرفته بود نگرفتند، فتوحات اسلامی زیادی صورت گرفت. فتوحات به تنهایی نمی تواند کاری بکند.



طبقه متعبد جاهل، طبقه خشکه مقدس در دنیای اسلام بوجود آمد که با تربیت اسلامی آشنا نیست ولی علاقه مند به اسلام است، با روح اسلام آشنا نیست ولی به پوست اسلام چسبیده است، محکم هم چسبیده است.

علی (ع) این طبقه را این جور توصیف می کند:

مردمی خشن، جفا، غلیظ القلب، ولی روحیه هایی پست، مردمانی برده صفت، روحشان آگاه نیست، در روح اینها آگاهی وجود ندارد، از ارادل مردمی هستند، معلوم نیست از کدام گوشه ای پیدا شده اند، یکی از آن گوشه، یک مردم بی بنیه ای، یک مردم بی بوته ای، معلوم نیست از کجا آمده اند، مردمی که تازه باید بدانند چیست، معنی قران را نمی فهمد، سنت پیغمبر را نمی فهمند، اینها باید تعلیم بشوند، تربیت بشوند، اینها تعلیم و تربیت اسلامی پیدا نکرده اند، اینها جز مهاجرین و انصار که پیامبر آنها را تربیت کرد که نشینند، یک مردمی (هستند) که تربیت اسلامی ندارند.

علی (ع) در شرایطی خلافت را به دست می گیرد که چنین طبقه ای هم در میان مسلمین وجود دارد، و در همه جه هستند، در لشکریان خودش هم از این طبقه وجود دارند. جریان جنگ صفین و حيله معاویه و عمرو عاص که مکرر شنیده اید پیش می آید. آن ساعتی که اینها احساس می کنند که دارند شکست می خورند و شکستشان شکست نهایی است نقشه می کشند که از همین طبقه استفاده کنند. دستور می دهند قرانها را بالای نیزه می کنند: ایها الناس! همه ما اهل قرانیم، همه ما اهل قبله هستیم، چرامی جنگید؟ اگر می

خواهید بجنگید پس بیاید این قرآن‌ها را بزنید. فوراً همین طبقه دست از جنگ کشیدند، گفتند ما با قرآن نمی جنگیم، آمدند خدمت حضرت علی (ع) که دیگر قضیه حل شد. قرآن به میان آمد، حالا که قرآن به میان آمده دیگر جنگ معنی ندارد. علی (ع) فرمود: مگر شما نمی دانید که از روز اول سخن من به اینها این است که بیایید، بر اساس قرآن حکومت و قضاوت کنیم، بینیم حق با کیست؟ اینها دروغ می گویند، اینها قرآن را به میان نیاورده اند، جلد و کاغذ قرآن را سپر قرار داده اند برای اینکه بعد باز علیه قرآن قیام نکنید، اهمیت ندهید، من امام شما هستم، من قرآن ناطق شما هستم، بزنید بروید جلو، گفتند عجب! چه حرفها می زند! ما تا به حال تو را آدم خوبی می دانستیم و می گفتیم تو آدم خوبی هستی، معلوم شد تو هم آدم جاه طلبی هستی. یعنی ما برویم با قرآن بجنگیم؟! خیر نمی جنگیم. بسیار خوب شما نجنگید.

## علی و حقوق بشر

زندگی بزرگان برای ما چشمه زاینده ایست که هرگز از پند و تجربه، ایمان و امید خشک نمی شود. این بزرگان همانند قله های مرتفعی هستند که با شوق و سوز، بسوی آنها می رویم و مشعل های فروزانی می باشند که تاریکیها را از جلو پاها و دیدگان ما برطرف می سازد، و همین بزرگان هستند که اعتماد ما را نسبت بخود و به زندگی و هدفهای دور و سعادت بخش آن، همیشه تجدید می نماید. و اگر این بزرگان نبودند، یاس و نومیدی در مبارزه با امور ناشناخته زندگی، بر ما غلبه میکرد و ما مدتها پیش، پرچم سفید رنگ تسلیم را برافراشته و به مرگ می گفتیم: ما اسیران و بندگان تو هستیم، درباره ما هر چه می خواهی بکن!

ولی ما حتی یک روز هم تسلیم یاس و نومیدی نگشته ایم و هرگز هم نخواهیم شد، زیرا پیروزی نهایی، بشهادت آنهاست که از ما هستند و پیروز شده اند و علی بن ابیطالب هم از آنها بود، از آن ماست. و با اینکه میان ما و این پیروز مندان کمی از زمان و مکان فاصله است، آنها همیشه در همه وقت با ما هستند. و هرگز زمان می تواند صدای آنها را از گوش ما دور کند و نه مکان می تواند سیمای درخشان آنان را از نظر ما محو سازد.

دلاوریهها و قهرمانیهای امام علی فقط منحصر به میدانهای کارزار نیست، بلکه او در روشن اندیشی، پاکی وجدان، سحر بیان، عمق و کمال انسانیت، شور و حرارت ایمان، بلندی همت فکر، هواداری از رنج دیده ها و ستم کشیده ها در برابر خود کامگان و ستم پیشگان و

فروتنی در مقابل درخشش هر گونه حقی نیز قهرمان بود. و همه این قهرمانیها، بهر اندازه که از زمان آن بگذرد، همیشه پناهگاه پرمایه ایست که امروز، و هر روز دیگری که شوق ما برای پی ریزی و بنیاد جامعه و زندگی سعادت‌مندان و فاصله ای تشدید می شود، بسوی آنرو می کنیم.

مهد نبوت

سرزمینی است که در گذشته و آینده هر دو، سرزمین معجزه بوده و خواهد بود. فلات پهناوری است که اگر باران در آن می بارید و آن را سرسبز و خرم و پر گیاه و بارور می ساخت، همه گرسنگان دنیا را سیر می نمود و همه برهنگان جهان را می پوشاند و این فلات باندازه ای وسیع و پهناور است که هیچ خیالی نمی تواند حدی بر آن قائل شود و یا فکری آنرا بخاطر بسپارد! آنجا فلاتیست که از ابتدای تکوین و خلقت ریگزار است متحرک و موج-در دل صخره هائی سخت- که وزش باد آنها را در هوای بازی می دهد و می چرخاند و در واقع سرزمینی به وجود آمده که می جوشد و در انقلاب است!

آری! سرزمینی است پر از تپه ها و دره های تشکیل شده از ریگ در این طرف و آنطرف، که همواره در تلاطم و نشست و برخاست است... و کوههای کم ارتفاع و بی گیاهی که هرگز باران نمی بینند و سراز ریگزار در آورده اند و بصورت ناچیزی سربرافراشته اند.



همه جای این سرزمین تفدیده و سخت و آتشفشانی ، مالمال از سنگهای سیاه و پوسیده و سوراخ سوراخی است که گویی در آتش گداخته شده و بگوشه ای پرتاب شده اند و هنوز هم حرارت و سیاهی را دارند.

آنجا را سرزمینی سوخته نامیده اند و نامهای دیگری نیز بر آن گذاشته اند و چه نامهایی !  
نهرهای آن: در آن جا نهری که پیوسته روان باشد , وجود ندارد, ولی در بعضی از این نقاط وقتی که باران بشدت ببارد , سیل هایی جاری می گردد و از شکم وادیها و دره ها , راهی به خود باز می کند, و ناگهان به همدیگر پیشی می جویند تا سدهایی ببندند و آب را اگر چه برای مدت کوتاهی هم باشد, ذخیره نمایند.

اما چهار پایان آن : حیوانات آن مانند مناطق و جاهای دیگر نیست. خداوند به آنها ساقها و پاهای بلندی داده تا مسافتهای دور و درازی را بپیمایند و در وسط دشتها و بیابانها باز نمانند , چنانکه برای بعضی از آنها , پاهای گرد و مستدیری داده که در ریگزارها فرو نروند و از نیروی بردباری و شکیبایی به مقداری به آنها داده که مناسب سختیها و دشواریها و پرتگاههای راهها باشد. آنها را طوری آفریده که در مقابل تشنگی و گرمی هوا مقاومتی داشته باشند و به معده ای به آنها داده که بتوانند برای چند روزی آب را ذخیره نمایند! و اعراب بادیه نشین که شتر را به هزار نام می خوانند, گاهی این آبها را با وسائلی از شکم آنها بیرون می آورند تا خود بنوشند!

گیاهان آن: نمی خواهم در وصف آن سخن بدرازا بکشد: خارهایی تیز و داغ، با رگ و

ریشه تشنه آب، و آن هم بسیار کمیاب چنین است گیاه آن!

خانه هایش: اگر آنها را خانه و منزل بگویند اشتباه است. آنها خیمه ها و چادرهای بزرگی

است که باد سوزان در آن کوران می کند و گرمای ناراحت کننده با آن به ستیزه بر می

خیزد و بدین ترتیب داخل این خیمه ها با بیرون و صحرای سخت و ناهموار یکی می شود.

طبیعت این صحرا ساکنان و مردم آنرا به جنگ و کشتار و می دارد و در واقع جنگ و

ستیز دائمی، اصل و اساس نظام اجتماعی آنهاست.

زندگی سخت و ناگوار در دوزخ شنزار، همراه با بدبختی و بیچارگی نسبت امروز و توام با

یاس و ناامیدی از فردای تاریک و از دست رفته!، چنین است وضع جزیره العرب.

و انسان آن: آیا شگفت انگیز نیست که در این سرزمین انسانی باشد در حالی که در

نزدیکی آن، سرزمینی وجود دارد پر برکت، سرسبز و خرم، با خورا و پوشاک فراوان و

سرشار از وسائل زندگی بهتر، و هر که در آن راهی یابد او را کفاف دهد. وجود این

انسان و این سرزمین که در میان کوهها و دریاها و بیابانهای محصور شده و هرگز حاضر

نیست آن را ترک کرده و میهن دیگری برای خود اختیار کند، معجزه صحرا قبل از

انقلاب محمد و انقلاب علی است!

## بر تارک تاریخ

چرا گوش شنوایی بدنای خود نسپردی که تو را از پدیده بزرگی آگاه سازد که جهان از نمونه آن , مگر بسیار کم و در میان نسلی و نسلی برای تو سخن نمی گوید. چرا به دنیای خود گوش و دل و عقل را نسپردی که تار و پود وجودت را از داستان بزرگ مردی بیآگاهانت که در درون خود , قصه وجدان بزرگی را نهفته دارد که آنقدر اوج می گیرد که دنیا و زندگی در قبال آن کوچک و بی ارزش گردد.

چرا این گوش و این قلب و این عقل را به دنیای خود نداده ای که همراه ((معری)) و پاکان دور و نزدیک داستان شهادت را برای تو نقل کند که فجر و شفق را به خون ریخته شده حق و عدالت رنگین می سازد... و این همان خون شهید است که در پایان شب به شکل فجر در می آید و در اوائل غروب به شکل شفق سرخ فام جلوه می نماید.

چرا در میان عقول بشری عقل نافذ و کاملی را نشناخته ای که ریشه بزرگترین حقیقت اجتماعی را پیش از هر کسی دریافت حقیقتی که اصل و اساس همه ی حقایق اجتماعی و عامل ترکیب و تشکیل جامعه و گردش آن, وابسته به این روش خاص است. این حقیقت بزرگ هم اکنون مورد بحث و بررسی دانشمندان محقق در شرق و غرب عالم است در صورتی که هزار و چهار صد سال پیش به واسطه او درک و ارزیابی شده است. مقصود ما از این حقیقت بزرگ بیان واقعیت است شمار انسان از انسان و روشها و اسلوب های آن در

دگرگون ساختن اصول طبیعت است که گمراه ساختن مردم و باز داشتن آنان از درک حقایق و از نتایج حتمی آن به شمار می رود .

آیا آن بزرگ مردی را شناخته ای که اندیشه خلقت را با یک حقیقت انسانی قدیمی چون ازل و جاودان همچون ابد آشنا ساخت حقیقت ژرف و عمیق که بزرگان و دانایان هر یک فراخور روش و استعداد خود از آن بهره مند می شوند و مردمان عادی بدون آنکه بدانند در سایه آن زندگی می کنند زیرا به میراث فکری و اعتقادی پدران و نیاکان خویش - که از ایشان هیچ کوشش و زحمتی را نمی طلبد - تن در می دهند و به مثابه آداب و رسوم آن می پذیرند و به آن اکتفا میکنند .

آیا از فرمانروایی خبر داری که خود نان سیر نخورد زیرا در کشور او کسانی یافت می شدند که با شکم سیر نمی خوابیدند . و جامه نرم نپوشید ، چرا که در میان افراد ملت بودند کسانی که لباس خشن و درشت می پوشیدند . و درهمی را اندوخته خود نساخت که در بین مردم نیاز و فقر وجود داشت و به فرزندان و یاران خود هم وصیت کرد که غیر این راه و روش را نپیمایند و برادر خود را به خاطر یک دینار که بدون حق از بیت المال طلب می کرد ، مورد باز خواست قرار داد و یاوران و پیروان و فرمانداران خود را ، به خاطر یک گرده نان که به رشوه از ثروتمندی گرفته و خورده بودند تهدید کرد و به محاکمه و دادگاه کشانید و به یکی از فرماندارانش پیغام فرستاد :



((سوگند صادقانه بر خداوند که اگر او را به کوچکترین چیزی از مال ملت خیانت ورزد چنان بر او سخت گیرد که اندک مال، گران بار و بی آبرو گردد)) و دیگری را بدین سخن کوتاه زیبا و نغز مخاطب قرار داد: بمن خبر رسیده که زمین را درو کرده و هر چه زیر پایت بوده بر گرفته ای و آنچه را به دست رسیده خورده ای؟ بی درنگ باید حساب پس دهی و وضع خود را بر من روشن سازی.

و به سومی از کسانی که رشوه می گرفتند و به نام بینوایان جیب و کیسه خود را پر می کرده اند و به عیاشی و خوش گذرانی می پرداختند، چنین اعلام خطر کرد: ((از خدا بترس، مال مردم را به خود آنان برگردان و تو اگر این کار را نکنی و من بیاری خدا بر تو دست یابم وظیفه ای را که در پیشگاه خداوند دارم درباره تو انجام می دهم و با شمشیرم تو را می زنم، شمشیری را که آنرا بر هیچکس نزده ام مگر آنکه به دوزخ رفت)).

آیا از میان مردم سردار و امیری را شناخته ای که بر زمان و مکان فرمان می راند ولی به دست خود آساب را می چرخاند و نانی خشک درست می کرد که آن را به زانو می شکست و کفش خود را به دست خود وصله می زد و از مال دنیا چیزی را پس انداز خود نساخت. زیرا هدف وی در زندگی آن بود که حق بینوایان و ستم دیدگان را از استعمار گران و احتکارچیان باز ستاند و زندگی سالم و آرامی را برای آنان فراهم آورد و می گفت، چه سخن نیک و ارجداری است: - آیا فقط به همین اکتفا کنم که به من پیشوای مسلمانان بگویند؟ ولی در سختی های روزگار با توده مردم هم درد نباشم؟ و البته با این

منطق، بی ارزش ترین چیزهای دنیا در نزد آنها حکومت بر مردم است اگر نتواند حقی را بر پا دارد و ستم و باطنی را نابود سازد.

آیا هیچ رهبر جامعه ای را شناخته ای که همه وسایل قدرت و ثروت بهتر و بیشتر از هر کسی در نزد وی گرد آید، ولی او جز رنج و حرمان همیشگی از آنها بهره ای نبرد؟ و با این که دودمان والایی دارد بگوید: هیچ شرافتی چون تواضع نیست. و دوستارانش را دوست بدارد و او بگوید که آن کس که مرا دوست دارد خود را برای پوشیدن جامه فقر آماده سازد. در دوستی او زیاده روی کنند و او بگوید: کسی که در دوستی من راه افراط پیماید اهل نجات نیست.

### اوصاف ظاهری

از نظر نیروی بدنی و قوای جسمی طوری بود که باعث شگفتی همگان بود. و بسیار دیده شد که سوار قهرمانی را بدون کوچکترین رنج و دشواری همانند کودک تازه مولود با دست بلند کرده و به زمین می کوبید. و بسا که بازوی دلاوری را می گرفت و گویی که جانش را می گرفت بدینسان که دیگر قدرت نفس کشیدن را نداشت و معروف است که با هیچ قهرمانی بهر اندازه که نیرو مند و در جنگ اوری شهره بود به مبارزه برنخواست مگر آنکه او را از پای در آورد.

و هنگامی که در میدان نبرد صیحه و بانگی می زد دل‌های مردان شجاع و افراد و گروه‌های دلاور یک باره فرو می ریخت. از نقطه نظر ساختمان و ترکیب بدنی و جسمانی طوری در

مقابل گرمی و سردی هوا سخت و محکم بود که با کمی نداشت لباس زمستانی اش را در

تابستان بپوشد یا جامه ای تابستانی را در زمستان به بر کند .

اخلاق بزرگ

### جوانمردی علی (ع)

علی بن ابیطالب مردانگی را در بهترین معانی آن و با هر چه که این صفت می تواند در

خود جمع کند مجسم می ساخت . خویشتن داری و بزرگ منشی را که دو اصل را از

اصول حقیقت جوانمردی و مردانگی است هر دو از خصلتهای امام بود و از همین جا بود

که دوست نداشت به کسی آزار برساند و لو اینکه او را اذیت کرده باشند و یا به کسی در

ستم و تجاوز پیشی جوید، اگر چه مطمئن باشد که او قصد کشتنش را دارد . روح خویشتن

داری و بزرگ منشی او را به این مقام بلند رسانید که از ناسزا گویی ، ناسزا بگوید بلکه او

یاران خود را هم از ناسزا گویی به بنی امیه منع نمود .

او هنگامی که در جنگ صفین از یاران خود شنید که به مردم شام دشنام می دهند که چرا

راه مکر و خیانت را پیش گرفتند به آنها گفت : من دوست ندارم که شما ناسزا گو باشید

ولی اگر شما اعمال آنان را شرح دهید و حال آنها را بازگو کنید شایسته تر است و حقیقت

را بیان می کند بجای ناسزا گویی و فحاشی بگویید : خداوندا ، خونها و خون آنان را حفظ

کن ، میان ما و آنان را اصلاح بده، آنان را از گمراهی و ضلالت برهان ، تا کسی که حق

را شناخته بشناسد و آن کس که به ظلم و تجاوز پناه برده . و آلوده گشته است باز گردد .

گذشت:

مروت و گذشت امام کمیاب تر از آنست که در تاریخ نظیری داشته باشد و رویدادهائی که در زندگی او در این زمینه نقل شده بیشتر از آنست که بحساب آید و اینجا برای نمونه چند رویداد را نقل می کنیم: امام بر سربازان خود فرمان داد که مبادا در حال خشم و ناراحتی، دشمنی را که فرار می کند، بقتل برسانید یا دشمنی را که زخمی است به حال خود بگذارید و به او کمک نمایید، و همچنین نهی کرد که پوشاک کسی را بردارند یا مالی را به ناحق بگیرند....

امام بر دشمنان کشته شده خود در جنگ جمل نماز گذارد و برای آنها طلب مغفرت کرد. و یکبار علی دستور داد دو نفر از یاران خود را بخاطر بدگویی و دادن نسبت ناروا به عایشه صد تازیانه بزنید در صورتیکه او جنگ جمل را پیا داشت تا کار علی را یکسره سازد! علی بعد از آنکه در جنگ بر عایشه پیروز شد، بنزد وی آمد و با احترامی خاص از او تودیع کرد و خود نیز در رکاب او مقداری راه رفت تا بدرقه اش کند و سپس گروهی را بعنوان خادم و محافظ همراه او فرستاد و توصیه نمود که او را با کمال احترام به مدینه برسانند.



## صدق و اخلاص:

این صفات انسانی و پسندیده در رشته زنجیری بی انتها بهم پیوسته اند و بعضی بر بعض دیگر نشانه و گواهند. از عالیتترین حلقه های این زنجیر، صدق و اخلاص است، راستی و صدق علی بمرحله ای رسید که خلافت را از دست او خارج ساخت و اگر علی بجای راستی چیز دیگری را، در بعضی اوقات، می پذیرفت ((نه دشمن براو دست می یافت و نه دوستی از او روی می تافت!)) معاویه کنار آید تا کاملاً بر اوضاع مسلط گردد و سپس او را برکنار سازد. ولی علی با نقشه آنها بمخالفت پرداخت تا از حيله و نیرنگ دور بماند. مغی بن شعبه که مردی سیاستمدار و با تدبیر بود، پس از آنکه خلافت علی را قبول کرد و با او بیعت نمود، به نزد وی آمد و گفت: ((تو از ما حق اطاعت و نصیحت را داری. با فکر امروز می توان فردا را بدست آورد، و اگر امروز چیزی از دست برود فردا نیز رفته است. معاویه را بر سر کارش بگذار، ابن عامر را نیز از مقامش دور نساز، همه فرمانداران را بحال خود بگذار، و آنگاه که اعلام وفاداری آنها و سربازانشان بدست تو رسید، اگر خواستی تغییرشان میدهی و اگر نخواستی خود میدانی))!

علی کمی سکوت کرد و سپس اعلام داشت که از مکر و حيله بیزار است و گفت: ((من در دینم مداهنه و سازش نمی کنم و در حکومت خود بکسی حق و حساب نمی دهم))! و هنگامیکه نیرنگ و حيله معاویه آشکار شد، امام علی ابن عیارت را که نمودار اخلاق بزرگ است، برزبان آورد: ((بخدا سوگند که معاویه سیاستمدار و با هوش تر از من نیست

، ولی او مکر می کند و نیرنگ می زند و اگر مکر و حيله زشت و ناپسند نبود من از همه سیاستمدار تر بودم.

### شجاعت :

شهادت در چهارچوب صحیح خود ، یک کار بدنی و جسمانی نیست، بلکه خصلتی از خصال نفس و مزیتی از مزایای ایمان است. شجاعت امام، از امام به مثابه بیان طرز فکر و بمنزله عمل ناشی از اراده است، زیرا محور شجاعت ، دفاع از حق و ایمان به نیکی است.

مشهور است که هیچ قهرمان دلاوری در میدان به سراغ علی نیامد که پابرجا بماند و هیچ اسب سواری در برابر او نتوانست استقامت کند ، او چون از مرگ نمی ترسید، از هیچ جنگجوی و قهرمان مشهور در قدرت و زور ، واهمه و باکی نداشت ، و بلکه مسئله مرگ اصولاً بذهن امام هم در هیچ میدانی ، خطور نمیکرد . او به مبارزه هر قهرمانی که می رفت نخست او را نصیحت می کرد تا هدایت شود و مشهور است او در حالی که جوانی بود که شاربش در نیامده بود ، بر دلاور جزیره العرب و قهرمان خطرناک مشرکان بر ضد مسلمانان ، عمر بن عبدود غلبه یافت و او را از پای درآورد.

علی با همه نیروی شگرف و شجاعت فوق العاده ای که داشت در هیچ موقعیتی به ظلم دست نیآلود . همه راویان و تاریخ نویسان در این امر متحدند که علی تا مجبور نمی گشت وارد کار زار نمی شد. او تا می توانست سعی می کرد که از راههای مسالمت آمیز اختلافات را با دشمنان خود برطرف سازد و از خونریزی و جنگ جلوگیری به عمل آورد.

مردانگی و شهامت و ایمان او به نیکی و جوشش انسانیت در روح او امام را وادار می ساخت که با آنها به مذاکره پردازد شاید که قانع شوند و روزی گروهی را موعظه می کرد و در میان آنها بسیاری از خوارج بودند که امام را کافر می دانستند! موعظه او یکی از خوارج را تحت تاثیر قرار داد و بلاغت و بیان سحر انگیز علی را به بزرگداشت و شگفتی واداشت، ولی او ناگهان فریاد زد: ((خداوند او را بکشد چه کفار فقیه و دانشمندی است)) پیروان علی خواستند او را بکشند ولی علی بر آنها داد زد که او دشنامی داد و جواب او به زبان باید گفت و یا گناهش را باید ببخشید.

### دوری از ظلم و ستم:

خصلت دوری از ظلم، اصلی از اصول روح علی و خلقی از اخلاق اوست. و همین خصلت با اندیشه کلی علی ناگسستی داشت، اندیشه ای که بر پایه مردم دوستی وفای به عهد و نگهداری پیمان استوار بود مگر آنکه مردم خیانتی در پیمان کنند و بی رحمی پیشه سازند که این روش در منطق امام قابل اغماض نبود...

و از عالی ترین نمودارهای دوستی و نشانه های وفا آنست که قهرمانی در میدان جنگ بایستد و به دوستان و آشنایان سابق خود که اکنون به جنگ او آمده اند، به چشم برادری بنگرند و آنان را به صلح بخوانند و سابقه عهد و پیمان را به یاد آنها بیاورند و به این ترتیب بخواهد که آنها اسلحه را کنار بگذارند و مشکلات امور را به نحوی که به صلح و صفا نزدیکتر است رفع نمایند او با دشمنی نمی جنگد که او سابقه دوستی دارد مگر پس از

جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoocn.com](http://www.kandoocn.com) مراجعه کنید  
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

آنکه این سابقه را به یاد او آورد و دوران برادری و صفا را گوشزد کند، و شاید در دوستی قدیمی چیزی باشد که وجدان این دشمن را بیدار سازد و او را از دشمنی و ستیز مانع گردد. اگر این جوشش بزرگ وفا و مهر از دل علی سرچشمه نمی گرفت علی صداقت را بر عدالت ترجیح نمی داد.

از نشانه های قطعی عظمت و عمق خوی وفا در علی، که قلب امام آکنده از آن بود و امواج مودت را در درونش به حرکت در می آورد، رفتار او با دشمنانش: زبیر بن عوام و طلحه بن عبیدالله بود که هر دو یاران علی را از او جدا کرده و به دشمنانش ملحق کرده و همه آنها را برای جنگ با علی آماده ساخته بودند و در راس آنها هم عایشه قرار داشت.



از همین گونه شواهد است آنچه که خبرنگاران مورد اعتماد، اعم از دوست و دشمن، نقل کرده اند. آنها می گویند: زبیر و طلحه وقتی که در جنگ بر ضد علی اسرار ورزیده اند و بیعت او را نپذیرفتند و جنگ معروف جمل را بر پا کردند. علی با سر برهنه و بدون آنکه لباس جنگی بپوشد یا اسلحه ای همراه داشته باشد، بسوی آنها آمد تا نشان بدهد که از ته دل خواستار صلح است. او ندا درداد: ای زبیر! بسوی من بیا! زبیر به سوی او آمد در حالیکه غرق در سلاح بود... و صدای عایشه شنیده شد که فریاد می زد: وای از جنگ!، زیرا او تردیدی نداشت که زبیر در رویارویی با علی کشته خواهد شد، چون بخوبی میدانست که علی، هر جنگ آوری را، هر چند که نیرومند و کار آزموده در جنگ باشد، از پای در می آورد.

اما عایشه و اطرافیانش وقتی که دیدند علی دست در گردن زبیر انداخت و او را در آغوش کشید، از شدت تعجب مبهوت شدند.

علی مدت طولانی زبیر را در آغوش داشت، زیرا رشته دوستی همچنان در قلب بزرگ او ناگسیخته بود!

آنگاه علی با همان نرمش دوستی قدیمی از زبیر پرسید: وای بر تو زبیر! چرا قیام کردی؟ گفت: بخاطر خون عثمان!...

علی گفت: خداوند بکشد هر کدام از ما را که بیشتر در خون عثمان شرکت داشت! و سپس همچنان پیمانها و دوستی ها و روزگار برادری های گذشته را بیاد او می آورد. و چه

بسا که علی در این ماجرا گریه کرد! ولی زبیر بجنگ با امام ادامه داد تا کشته شود. و مرگ او برای علی که دوستی ها را سه گانه ای پیش از خود علی سه تن از فرزندان خود را هم نام آنها نمود و فکری و عملی درباره خود آنها دریغ نورزید.

و هنگامیکه علی از ضربت نا جوانمردانه شمشیر ابن ملجم به شهادت رسید، ام هیشم نخعی در قصیده سوزناکی، بر مرگش گریست. و این بین از قصیده اوست که به خوبی بازگوی نظر مردم درباره علی و آشنایی آنان با عدالت انسانی اوست:

یقیم الحق لا یرتاب فیه      ویعدل فی العدا و الأقرینا

حق را بدون هیچ تردیدی برپا می دارد. و در بین دشمنان و نزدیکان بعدالت رفتار می کند.

و علی خود گفته بود: با دوست و دشمن به عدالت رفتار کنید!

### صراحت:

صراحت خصلتی در نزد مردان بزرگ است. و این خصلت در نزد علی بود، زیرا که با خصلت های دیگر علی، در سرچشمه پیوند دارد. و در واقع صراحت، راستی، اخلاص، مردانگی و صفاتی از این قبیل وهمه با هم بردارند. و این از صراحت علی بود که چیزی را که در دل یا در نظر داشت، پنهان نمی ساختو آنچه را که در درون و نیت خود نداشت، اظهار نمی کرد. او در رفتار با دشمنان تجاوز کارش با مکر و حيله آشنایی نداشت، در صورتیکه از همه کس بهتر می دانست که نیرنگ و فریب، تنها راه رهایی از توطئه

های آنان است. از بخت سابق ما درباره صدق و اخلاص امام، می توان به صراحت مطلق  
او، که از مرایای صدق و اخلاص است، بخوبی پی برد. و البته این یکی از برترها و مزیت  
های بیشمار امام بود ...

### اعتماد بنفس:

آیا چیزهاییکه این صفات زیبا و این برتریهای مردانگی علوی و این عظمت ادبی را  
تکمیل کند، آن نیست که همه صفات توأم با اعتماد به نفسی باشد که علی بدان شناخته  
شده بود؟. بلکه اصولاً اعتماد بنفس چیز است که بالضروره ملازم این خصلتهاست. امام  
کاری را که انجام می داد به درستی آن و صراحت حق در آن اطمینان داشت. به میدان  
مبارزه قهرمان جزیره العرب عمر بن عبدو آمدن و اقدام باین کار در حالیکه پیامبر و یارانش  
او را از این کار و عاقبت ناگوار آن! بر حذر می داشتند، گواه صادقی است بر اعتماد به  
شجاعتی که قلب و روح علی آکنده از آن بود.

علی بن ابیطالب در عقل و اندیشه، یگانه و بی همتاست و بهمین جهت او محور فکری  
اسلام و جامع سرچشمه علوم عربی است، بطوریکه در میان عرب هیچ دانشی نیست مگر  
آنکه علی آنرا پایه گذاری کرده و یادر پیدایش آن سهم و شریک بوده است.

علی بن ابیطالب، بسرپرستی عمویش، پیامبر، پرورش یافت و سپس شاگرد وی شد و  
اخلاق و روش او را درباره زندگی و خلق، فراگرفت و به ارث برد و این میراث در قلب  
و عقل او، به طور یکسان نفوذ یافت. در بررسی قرآن با بینش و نظر حکیمانه ای - که مغز

اشیاء را جستجو می کند تا حقایق آنها را بدست آورد- دقت نمود و در زمان طولانی خلافت ابوبکر و عمر و عثمان فرصت یافت که به این بررسی عمیق و کامل پردازد و ظاهر و باطن قرآن را به خوبی بداند و درک کند و زبان و قلب او به وسیله آن استوار گردد و با آن به هم آمیزد. علم او نسبت به حدیث چیزی نیست که بر آن غبار شک بنشیند. و هیچ جای تعجب هم نیست، زیرا که امام بیشتر از هر صحابی و مجاهد دیگری با پیامبر در تماس بود و از او علاوه بر چیزهاییکه همه شنیدند مطالبی شنید که دیگران نشنیدند و می گویند علی هیچ حدیثی را روایت و نقل نکرد، مگر آنکه خود از پیامبر شنیده بود و او اطمینان داشت که از احادیث پیامبر، کلمه ای هم از قلب و گوش او فوت نشده است. و به علی گفتند: چطور شده که از همه اصحاب پیامبر بیشتر حدیث دارید؟ در جواب گفت: برای اینکه اگر من از پیامبر سؤال می نمودم به من پاسخ می داد و اگر سکوت می کردم پیامبر خود شروع می کرد و به من حدیث می گفت.

همه یاران پیامبر معترفند که پیامبر یکبار فرمود: علی در قضاوت از همه شما برتر است قاضی ترین شما علی است. علی برای این از همه مردم دوران خود در قضاوت برتر بود که از همه آنها بر فقه و شریعت که منبع و منشاء قضاوت در اسلام است آشنا تر و دانا تر بود و علاوه، در نیروی تعقل و تفکر نیز آنچنان بود که بتواند در موارد بروز اختلاف، وجهی را کشف و بیان دارد که به واقعیت نزدیکتر باشد و با منطق صحیح، بیشتر انطباق یابد.



و از طرف دیگر علی آنقدر صفاء وجدان و پاکی درون بهره مند بود که به او اجازه می دادن تا علم و آگاهی خود را در قضاوت، به بهترین روشی، اجرا کند و در حکم و داوری، عدالت را بر پایه ای از عقل و وجدان - هر دو - استوار سازد. و از عمر بن خطاب نقل شده که به علی گفت: ((ای ابوالحسن، خداوند مبارک نگرداند هر مشکلی را که تو در آن حکم و داوری نکنی)) و: ((اگر علی نبود عمر هلاک می شد)) و: ((هنگامی که علی در مسجد حاضر باشد، هیچ کس فتوی ندهد))!

از مزایای علی تیزهوش و سرعت درک اوست. موارد و نمونه های بسیاری که به طور ارتجال و بدون سابقه مطلبی را می گفت، نشان می دهد که علی نیرویی در این زمینه داشت که در دیگران نبود و بسیار می شد که در میان دوستان یا دشمنان، بدون مقدمه و به طور ارتجال، حکمتی نقض و سخنی شیوا می گفت که مورد توجه همگان قرار می گرفت.

علی در سرعت درک و حل مشکلات حساب در زمان خود بی نظیر بود و مردم آن دوران، این مشکلات را معماهایی به شمار می آوردند که برای حل آن راهی نبود و راز آن را کسی نمی دانست! برای نمونه می گویند: زنی به نزد علی آمد و شکایت کرد که برادرش از دنیا رفته و ششصد دینار از خود باقی گذاشته ولی در موقع تقسیم، به او فقط یک دینار دادند؟ علی فرمود شاید برادرت یک زن دو دختر یک مادر دوازده برادر و تو را داشته باشد؟

و باز روزی در منبر کوفه سخن می گفت ، یکی پرسید : مردی از دنیا رفته و پدر و مادر ، زن و دختر از خود باقی گذاشته ، چه باید کرد؟ علی بلافاصله گفت هشت یک زن به نه یک تبدیل می شود! و این حکم را حکم ((منبریه)) نامیدند، زیرا که علی در منبر بر آن فتوی داد.

علی استادی است که همه آنهایی که پس از وی آمدند و صاحب نظر شدند به کمال و اصالت او اعتراف کردن و در واقع خود پیروان آراء و شرح دهندگان نظریات او بودند. کتاب بزرگ امام نهج البلاغه ، به مقداری از گوهر حکمت غنی است که امام را در صف اول و مقدم همه فلاسفه و حکماء جهان قرار می دهد و هنگامیکه پیامبر فرمود : ((

دانشمندان امت من همچون پیامبران بنی اسرائیل هستند)) آیا مقصودی جز علی داشت؟!.

#### آزمایش سخت

علی بن ابیطالب در باره حقوق انسان و هدف نهایی و جامعه اصول و نظریات آن چنان ایتواری دارد که ریشههای آن در اعماق زمین فرو رفته و شاخه هایش سر برافراشته است. جامعه شناسی و علوم اجتماعیب نوین پشتیبان قسمت بزرگ این نظریات و اصول بوده و آنها را پذیرفته است.

علوم اجتماعی به هر شکل و رنگی که درآید و به هر نام و نشانی که جلوه گه شود ، انگیزه و هدف نهایی آن یکی بیش نیست و آن برداشتن بار ستم و استبداد از دوش توده ها و سپس بنای جامعه بر پایه های بهتری است که حقوق زندگی و شرافت انسان را -بمثابه

انسان - حفظ کند و محور آن آزادی بیان و کار در چهارچوبی است که سودمند باشد و ضروری نرساند. و البته این علوم تابع شرایط خاص و زمان بوده و مکان نیز در پیدایش و تکوین آن بدین شکل و با آن شکل، تاثیر بسزایی دارد.

علی بن ابیطالب در تاریخ حقوق انسانی مقامی بس شامخ دارد. و نظریات او در این زمینه وابستگی و پیوند زیادی با اسلام آن روز دارد و این نظریات بر دور محور: سرکوب نمودن استبداد و برچیدن امتیازات طبقاتی از میان مردم، می چرخید. هر کس که علی بن ابیطالب و وضع و موقعیت او را در مسائل اجتماعی، بشناسد به خوبی درک می کند که او چون شمشیری آخته بر بالای سر خود کامگان متجاوز بود و کوشش پیگیرش در راه برقراری عدالت اجتماعی، در افکار، بیانات، حکومت و سیاستش جلوه گر است. امام با روشهایی که در قبال مصالح عمومی و منافع جامعه، پایه های افتخارات پوشالی خود را بر دوش مردم رنج کشیده می نهادند - در پیش می گرفت، در راه استقرار عدالت برای همگان می کوشید.

اندیشه بسط عدالت اجتماعی در ذهن نیرومند امام، بر اساس حقوق توده مردم، نضج گرفت و طبیعی است که پیاده کردن این اندیشه مستلزم از بن بردن اختلافات طبقاتی - که در آن ثروتمندان و بزرگان قوم را به سوی سیری و پر خوری و بینوایان و زیر دستان را به گرسنگی و ناتوانی دچار ساخته بود گردد.

فریاد رسای امام در این پیکار اجتماعی همواره طنین افکن بود و تازیانہ اش همواره بکار بود و دفاعش از ارزشهای انسانی همواره بزرگ و سخت بود و هرگز در این امر سستی و سازش راه نداشت.

امام با روش حکومتی خود، نشان دهنده برترین نمونه زمامداری است که در آن قسمت از تاریخ بشر در راه حفظ حقوق انسان می کوشید و با تمام قوا و با تمام وسائلی که در اختیار داشت، در اجرای این هدف کار می کرد و با اینکه همه چیز برای امام روشن بود ولی چیزی در ذهن او روشنتر از واقعیت موجود جامعه آن عصر نبود که به چه شکل است و چگونه بر اساس محرومیت اجتماعی پایه گذاری شده است؟ و امام به خوبی می دانست که به چه شکل باید در آید و زمان تا چه حد در ایجاد یک تحول اجتماعی اجازه می دهد.

### پیش از امام

پیش از آنکه در باره موقعیت و نظریه علی بن ابیطالب درباره جامعه و نظام اجتماعی، و انسان و حقوق آن به تفصیل بحث کنیم ضروری است که یک بررسی کوتاه و اجمالی پیرامون موقف پیامبر درباره همه این امور به عمل آوریم و روش وی را در امر زندگی مورد توجه قرار دهیم:

پیامبر بر شئون مردم و مسائل جامعه عنایت تام و کاملی داشت و اسلام چنانکه در روابط عمومی نظارت داشت به رفتار فردی نیز با قانونگذاری و برنامه ریزی توجه می نمود و در



واقع اسلام چیزی جدا از جامعه و قوانین ضروری آن نیست اسلام در اهمیت دادن به جامعه به جایی رسیده که هر خدمت اجتماعی را شکلی از عبادت شمرده است، و بلکه خدمت به مردم در مفهوم عبادت صحیح و ایمان نیک و کامل، بالاتر از اقامه شعاعر دینی است پیامبر می فرماید: اصلاح میان دو نفر بهتر از نماز و روزه است.

پس وقتی که عالم و دانشمندی به نفع اجتماع و مردم کار می کند از نظر پیامبر بدون شک بهتر و برتر از یک میلیون عابد گوشه نشین است، چنانکه ماه شب چهاردهم بر میلیونها ستاره برتری دارد: برتری عالم بر عابد، چون برتری ماه نسبت به سایر ستارگان است. پیامبر اندیشه و عقل را بزرگ می شمارد، برای اینکه اندیشه نیرویی است سازنده و به وجود آوردنه اکتشافاتی است که در سراسر روی زمین به مردم سود می رساند و پیامبر در این بزرگداشت اندیشه تا آنچه پیش می رود که بالاتر از آن متصور نیست، آنجا که می فرماید: تفکر یک ساعت، از عبادت یک سال بهتر است.

اصولاً آزادی فردی در هیچ صورتی نباید مستلزم رسیدن ضرر به جامعه باشد و هرگز هم مراد از آزادی این نیست. پیامبر مثل جالبی می زند و نشان می دهد که اگر آزادی فردی محدود نباشد چگونه بر جامعه ضرر می رساند: گروهی سوار کشتی شدند و هر کسی در جای مخصوصی قرار گرفت آنگاه یکی از آنان با تیشه ای، خواست گوشه ایاز کشتی را بشکافد به او گفتند: چه میکنی؟ گفت: این جا متعلق به خود من است هر کاری که بخواهم می کنم!... اگر دست او را بگیرند و از این کار منع بکنند هم او و هم دیگران

نجات پیدا می کنند و اگر او را به حال خود بگذارند همگی غرق و هلاک می شوند و این فرد به عنوان اینکه عضوی در جامعه است، مکلف است که هر گونه زشتی و بدی را در هر کجا که باشد، به خاطر همکاری در راه برتری سطح زندگی عمومی از بین ببرد: هر کس از شما، کار زشت و بدی را دید با دست خود آنرا تغییر دهد و از آن جلوگیری کند...

### سرچشمه های آزادی

مفاهیم و معانی آزادی ناشی از روابط و علائقی است که فرزندان جامعه، به آن مقدار که از وجدانها و ضمائر افراد می جوشد به آن پیوند و ارتباط می یابند این مفاهیم ارکان و پایه هایی در اینجا و آنجا دارند که مقیاسهای آزادی جز بر پایه همه آنها استوار نگردد. اندیشه و آزمایش، و همچنین علی ابن ابیطالب، آن را این چنین تقریر و بیان داشته اند. اما آن علائق و پیوندهایی که افراد یک جامعه را به هم مرتبط می سازد، دو صفت و حالت فردی و اجتماعی را دارند و امام سیاست و حکومت و مدیریت خود را وقف اصلاح آنها نمود تا زندگی سعادتمندانه را برای مردم به وجود آورد و به آنان فرصت دهد که در میان آزادی، به بهترین و زیباترین اشکال و مفاهیم آن، دست یابند و آنرا در افق وسیع انسانی گسترش دهند.

نخستین گامی که علی ابن ابیطالب در این راه برداشت این بود که، مسئولیت و وظیفه خود را در تائید و تثبیت آنچه را که حق و درست است و در هم کوبیدن هر چه را که باطل و

خطا است، اعلام دارد تا بدینوسیله مردم را از هر گونه اقدام یا اندیشه خطایی باز دارد که ممکن است محرک آنان در ارتکاب گناه فردی و اجتماعی گردد و آنان به خاطر دوستی و توصیه و خویشاوندی و یا خدمتی که انجام داده اند به بخشش آن گناه امیدوار باشند و در نتیجه، کار و اندیشه آنان بر ضرر جامعه و توده مردم شود.

علی خود را از آلودگیهای حاکم زمان خود از قبیل زنجیرهای افتخار به حسب و نسب آزاد ساخت. او خور را از طمع در ملک و مال و جاه و کبر و برتری جویی آزاد کرد. او خود را از هر گونه عرف و عادت که در چهار چوب عقل سلیم و نیاز اجتماعی و شور و شوق نیک انسانی دور می زند آزاد نمود. او همچنان از برتری دادن خویشان و دوستان خود در اموال عمومی و از کینه ورزی نسبت به دشمنانش و یا انتقام گرفتن از بدخواهانش خود را آزاد ساخت. او وجدان خود را از دعوت به هر کاری که به صلاح بودن آن اطمینان نداشت و یا گفتاری که آنرا نمی پسندید آزاد نمود. و بدین ترتیب او وجدان بزرگ و روح عظمت بود.

امام علی خود را از همه این قیدها و بندها آزاد ساخت تا بتواند از هر گونه مانعی که بین او و عدالت بر دوست و دشمن هر دو جدائی می افکند خود را نجات بخشد و خود این وضع را در یک جمله خلاصه می کند: هر کس که شهوات نفسانی را ترک گوید، آزاد گردد.

اما تقوی و پرهیزگاری او تقوی آزادگان بود که ایمان می آورند و با الهام از این ایمان کار می کنند-بدون آنکه تظاهر و ریائی در بین باشد- و به خاطر ترس از عواقب و طمع ثواب و پاداش آنرا انجام نمی دهند.

اما تضمین آزادی بر مردم در درجه اول مربوط و بسته به کار است اما تن کارگر را بر روی زمین ، به مثابه قلب پاک در بهشت می دانند و درباره پاکان می گوید: دل‌های آنان در بهشت و بدن‌هایشان در کار است و سود کار بسته به آن است که مزد و پاداش کارگر در کاری که انجام می دهد داده شود .

از عمق این نظریه علوی درباره آزادی است که علی با این گفتار خود ثابت می کند :  
آزادی یک عمل وجدانی محض بوده و از لوازم زندگی داخلی و شخصی است که خود راه و روش و معانی را ترسیم می کند و نمی توان او را بر این مجبور ساخت زیرا که این یک چیز اکتسابی خارجی نیست بلکه ناشی از ذات است و اگر آزادی این چنین باشد طبعاً کسی حق ندارد که دیگری را در این زمینه تحت فشار قرار داده و یا مجبور سازد زیرا این کار او از هر معانی بر کفار و از هر گونه اثری دور خواهد بود.

بنابراین فرق بین سخنان علی ، فرقی فرعی نبوده بلکه فرقی اساسی است : در آنجا-در نظر عمر- آزادی و آزادگی وجود دارند که قضیه آنان مربوط به اراده کسانی است که می خرنند و می فروشند ، و در واقع آزادی ، آزادی بی ثباتی است و آزادگان ، آزادگان سرگردان و بلا تکلیفی هستند.



آزادی، آزادی ظاهری و ساختگی است که حدود و معانی آن از سرچشمه طبیعی خود نمی جوشد بلکه راه و روش آن از خارج ذات و وجدان ترسیم می شود و آزادگان، آزادگانی هستند که از وجدانهای خود رانده شده و به پیمانها و حوادث وابسته گشته اند.

علی ابن ابیطالب آزادی و اصول آنرا به خوبی شناخت و درک کرد و این ادراک خود را به طور روشن و صریحی بیان داشت و بر اساس همین اصول بنای مستحکم اخلاق خصوصی و عمومی و روابط و پیوند انسانی مردم را با یکدیگر بنیان نهاد و بر پا ساخت و در اصلاحات اجتماعی، قانونگذاری، پیشوایی، راهبری، حکومت و وعظ به لوازم و موجبات آن عمل کرد و بر احترام خود نسبت به حق مردم در آزادی وسیع هر روز گواه و دلیلی تازه بدست داد، ولی چون همه اینها در چهار چوبی بود که خود مفهوم آزادی آنرا ترسیم می کند و آن اینکه: آزادی فردی، هرگز نباید بر آزادی توده و جامعه ضربه ای وارد سازد.

از کجا آورده ای؟

گفتیم که آزادی با مفاهیم کلی و وسیعی که دارد اساس و منبع اصالت حکومت و سیاست علی بود و این آزادی به نظر علی با روابط و پیوندهای افراد اجتماع با یکدیگر همبستگی دارد به همان اندازه که با باطن و وجدان انسان سروکار دارد و البته انسانی که در راه تعاون و برادری پیش می رود اگر از لحاظ ذاتی و اجتماعی آزاد نباشد هرگز این پیشرفت بر او مقدور نخواهد بود و بنابراین کسی که وجدان و باطن او از آلودگیهای که

ارزش انسان را کم می کند پاک نباشد او آزاد نیست و همچنین کسی که اجتماع حقوق او را عملاً پایمال می نماید ولی به صورت ظاهر و از لحاظ تئوری تمامی و یا قسمتی از حقوق او را به رسمیت بشناسد آزاد نخواهد بود. در راه پی ریزی این بنیاد آزادی کامل فرد و جامعه علی در بین دوستان و دشمنان خود روش واحدی در پیش می گرفت روش نیرومند و خلل ناپذیر که هیچ و تهدید و تهدید! و هیچ وعده و وعیدی آن را تکان نداد و عقب ننشاند و هیچ طمعکاری بیجا و بی موردی هم آنرا متزلزل نساخت و البته علی به خوبی می دانست که این امر مساوات مطلق بین همه برای عده ای قابل تحمل نخواهد بود و لذا فرمود: کار ما بسیار سخت و دشوار است و باز به خوبی می دانست که این مسئله برای والیان و فرمانداران سخت تر و ناگوارتر خواهد بود و لذا می فرماید: حق بر فرمانداران سخت و سنگین است و اصولاً هر حقی سنگین است!

ولی در نزد علی ابن ابیطالب فرقی ندارد که حق بر فرمانداران و اعیان و اشراف گران و سنگین آید یا سبک! و قابل تحمل باشد یا نباشد، عقل و ایمان او، هر دو به او می گویند که حق گوید و حق بخواهد و غیر از ایمان و عقل، چیز دیگری در نزد علی ارزشی ندارد. عقل و ایمان به علی می گویند که تشنگان راه عدالت اجتماعی را ترک نکنند و به حال خود وانگذارند و کار آنان، بر قانونگذار و حاکم سبک و بی ارزش جلوه نکند و آنان به خاطر نیازمندی، به ذلت و خواری کشانده نشوند و با خاک یکسان نگردد! و از گرسنگی چنان فشار نبینند که گلویشان خشک گردد و بر خود به پیچند و از گرمی

تابستان بسوزند و یا از تازیانه های باد ، در سوز سرمای زمستان بر خود بلرزند. عقل و ایمان به او امر می کنند که خیرات زمین را در معرض استفاده آن گروه مفت خوار و عیاش نگذارد که بدون آنکه گرسنه شوند ، می خورند و بدون تشنگی می آشامند و بدون کوشش و رنج و زحمتی ، از اموال عمومی استفاده می کنند. آنگروهی که فیل صفت دنیا را به کام می گیرند و فیل از سبزیهایی می خورد که خود نکاشته و از آبی می نوشد که چشمه آنرا خود روان نساخته است و آنگاه بدون آنکه رنجی برده باشد، پشت سر هم در سایه ها به استرزاحت می پردازد!

پیش بینی علی ابن ابیطالب در این که صاحبان قدرت و نفوذ ، اعیان و اشراف، راه و روش او را در موضوع ولایت و فرمانداری ، تحمل نخواهد کرد و چنانکه قبل از بیعت اعلام کرده بود هرگز طاقت تحمل صلابت و دفاع شدید او از این روش را نخواهند داشت، درست درآمد ، زیرا آنها پس از بیعت می خواستند علی فقط برای آنها باشد ، نه برای همه مردم ، ولی علی هرگز این را نپذیرفت و حاضر نباشد که برای غیر حق باشد.

طلحه و زبیر برای سازش و معامله! پیش وی آمده و گفتند: ((ما با تو بیعت می کنیم ولی به شرط آنکه در این امر با تو شریک باشیم!)) و علی بدون کوچکترین تدبیری بلافاصله گفت : نه! هرگز ... و آن دو از پیش او رفتند و چنانکه خواهد آمد، بر ضد او لشکری آراستند. علی با اینکه مقام و نفوذ طلحه و زبیر را بهتر از همه می دانست، حاضر به سازش نشد، زیرا مسئله مربوط به عدالت است، و او علی ابن ابیطالب است که به آنها و به همه

مردم میگفت: ((آیا به من می گویند که پیروزی را با ستم با افراد ملت بجویم؟ بخدا سوگند تا وقتی که شب و روزی هست و مادامیکه ستارگان به دنبال یکدیگر روانند، این کار را نخواهم کرد ... آری آگاه باشید که صرف مال در غیر جای خود و در غیر حق، اسراف و تبذیر است)).

و در میان این فرمانداران، معاویه رشودهنده و حکم بن عاص و عبدالله بن سعد و دیگر اقوام و انصار عثمان وجود داشتند!

چرا ((فلسطین)) و ((حمص)) را جزء قلمرو حکومت معاویه میکنند و رهبری و فرماندهی چهار لشکر را باو میسپارند؟ واز کجا برای دیگران اینهمه ثروت ها و خانه ها و کاخها، در هر شهر و سرزمینی فراهم می آورند؟

آری! اینهمه دارائی از کجا؟: اینهمه قصرها و کاخها، اینهمه ثروت ها و پولها از کجا بدست تو آمده، در صورتیکه از روزیکه نور آفتاب بر تو تابیده، در کارهای تو، عملی که بنفع توده مردم باشد، دیده نشده است! اما باید دانست که اگر زمانی گذشت که تو ثروت و زمین را غصب کردی، این دلیل آن نیست که هر کجی و انحرافی بهمان حال باقی بماند، زیرا حق را هیچ چیزی باطل نتوان کرد و بنابر این هر مزرعه و زمینی، هر مال و ثروتی که بدون حق بخشوده شده، باید به بیت المال برگردد ولو اینکه با آن زنان بسیاری ازدواج کرده اند و یا در سراسر روی زمین پراکنده شده است زیرا عدالت که



وسعتی برای ملت است ، هرگز تنگ نخواهد شد و هرگز در چهار چوب حدودی که دستاویز سود پرستان است محدود نخواهد گشت .

در این جا مطلب جالبی است که باید به آن توجه نمود و آن اینکه : علی تصرف زمینی را که با خویشاوندی و استفاده از مقام بدست آمده است ، از جمله اموالی می داند که از راه غصب و غارت بدست آمده است و این به خاطر آن است که علی به خوبی می داند که زمین هسته مرکزی و منبع ثروت است و همین هم باعث حکمرانی می گردد! آن گاه علی با عقل نیرومند و خطا ناپذیرش می بینید که زمین خواران - که همه از طبقه حاکمه و ثروتمندان و بزرگان هستند- برای استفاده از منبع آن کوشش خواهد نمود که مردم را برای بهره برداری از خیرات و منافع آن به کار وادارند و به برگی بکشاند و همین هم باعث افزایش ثروت در نزد آنها شده و دیگران را به تدریج از بین خواهد برد. و سپس مالکان بزرگ آنچه را که خورده مالکان دارند از آنها خواهند خرید تا در میان ملت دو طبقه به وجود آید:

۱- فئودالها و مالکان بزرگ

۲- بیچارگان محروم از همه چیز

و علی می فرماید : و باید کسی که در طمع گرفتن مزرعه و کشتزاری از تو نباشد و در حق آب همسایه خود طمع نبندد و در کاری که به شرکت باید انجام داد سختی کار را به عهده دیگران نگذارد.

## رفع نیازمندی

علی ابن ابیطالب این حقوق عمومی را توصیه می کند و آن را اجرا می نماید و مفهوم حکومت را در رعایت آن منحصر می سازد و سپس در پرتو آن، فرماندار و حاکمی را عزل یا نصب می کند و با اینکه مفاهیم این حقوق از نظر وی گسترش یافته و فروع و اقسامی می یابد ولی همه آنها دچارچوب محکمی به همدیگر می رسند: رفع نیازمندی و برطرف ساختن احتیاج از همگان به طوری که در بین افراد ملت گرسنه ای پیدا نشود، زیرا گرسنگی شرافت نوع و شخصیت انسانی را پست می سازد و قوانین جدید برای رفع این نیازمندی به وجود آید آن هم در صورتی که اجرای قوانین موجود برای رفع آن کافی نباشد. و همچنان که عبادت از نظر علی نباید انسان را از زندگی و جامعه و مردم دور سازد و همانطور که دین خوشرفتاری است و درستی عقیده همان رفتار نیک است، همین طور هم برنامه ها و قوانین باید در راه فراهم ساختن نیازمندیهای مادی همگان و رفع احتیاج عموم بکار برده شوند تا انسان در درون خود احساس پستی نکند و از زندگی بیزار نشود. برطرف ساختن نیازمندی ملت بر حاکم و قانونگذار یک وظیفه است و هیچ گونه منتهی بر مردم ندارد و این مسئله در باره مردم یک حق شناسی است، نه خواهش و تقاضا. و علی در این مورد چنان سخت می گیرد که هر گفتار و وصیت و عهد نامه ای که از او بیاید مملو از تثبیت این حق و بیان آن بر فرمانداران و کارمندان است.

و چگونه رفع نیازمندی از ملت در قانون علی یک وظیفه حتمی و قانونگذار و حاکم نباشد و یک حق اساسی از حقوق همگان بشمار نرود، در حالی که او در میان تبه‌کارهای فراوان کسری‌ها و قیصرها حقوق قانونی ملت را در نعمتهای زمین و آسایش زندگی نادیده می‌گیرند و یا هنگامی که به فقیر ساختن مردم می‌پردازند علی می‌گوید: ((در پریشانی و بدبختی آنان دقت کنید در آن هنگام که کسری‌ها و قیصرها ارباب آنان به شمار می‌آیند و آنان را از زمین حاصلخیز و آب عراق و سبزه زار دنیا دور ساخته و به جایی رانده بودند که در آن گیاهی نروید و باد تند وزد و زندگانی سخت باشد و آنان را بی چیز و نیازمند رها ساختند)). و گاهی علی ناچار می‌شد که این والیان و حاکمان را اگر کوچکترین خیانتی نسبت به مال ملت روا دارند به شدیدترین کیفرها تهدید کند. علاوه بر والیان و فرمانداران گروه دیگری به نام غاصبان و احتکار چیان و استثمارگران وجود دارند که همیشه می‌خواهند از راه نامشروع بر مال و ثروت بی حساب خود بیافزایند و عده دیگری هستند که مال و ثروت را جمع کرده و ویژه خود می‌سازند. و به زمین خواری و ثبت اراضی خود می‌پردازند و امام بدون کوچکترین اغمازی با این گروه می‌جنگد و با عیاشی و طمع و حرص و استثمارگری آنان مبارزه می‌کند و همیشه می‌کوشد که بین آنان و اموالی که می‌خواهند در یک جا جمع کرده و تمرکز دهند جدایی بیفکند اصولاً "عمل مثبت برای رفع نیازمندی از ملت بر پایه دو اصل استوار است:

اول: اموال و اراضی و همه منابع ثروت از آنهمه مردم بوده و به مقدار استحقاق و نیازمندی  
بین افراد تقسیم و توزیع گردد البته پس از آنکه به همه افراد امکان کار و کوشش داده  
شود.

دوم: توجه در عمران و آبادی زمین است زیرا زمین مایه و پایه معاش و پیشرفت اقتصادی  
است و از اینجا است که فرمانداران و کارمندان باید در آبادانی زمین بیش از آنچه که در  
جمع آوری مالیات و حق دولت می کوشند توجه کنند زیرا خود مالیات را که در هر  
صورت مال همگان است بدون آبادانی و عمران نمی توان بدست آورد و در بدست  
آوردن مالیاتها از توده مردم و از زمینی که آباد نیست کوشش نمی کند مگر حاکمی که  
عقل خود را از دست داده باشد و بخواهد که مملکت را به ویرانی بکشد و مردم را نابود  
سازد و کار حکومت خود را سست و بی پایه بگرداند و البته زمین هم خود به خود آباد  
نمی شود بلکه با کوشش پیگیر کارگران و بهره مندی همه افراد توده از مواهب آن، آباد و  
اصلاح میگردد.

مرانید که نوحه گرند

در گوشه هایی از جهان، غریبی است غمناک، تنهایی افسرده از رنج جانگزای تنهایی!

غریبی، هموطنانش با او بیگانه و او از هر دردشان دردها بر دل و آه ها دمان از سینه!

غریبی، روزگار با او بیگانه و او محیط بر روزگاران!

در جهان، غریبی بسر می برد بیگانه با جهانی که شاهد نطقهای مهیج و قهرمانیش بوده!



غریبی که با دست و دلبازی می بخشد و هیچ نمی ستاید. دست تعدی به رویش دراز می کنند و از پی انتقام بر نمی خیزد، بر خصم تجاوز کا دست می یابد و از او در می گذرد و بسیار هم در می گذرد.

حق دشمن فرو نمی گذارد و در دامن به خاطر دوست بی گناه نمی آلاید. یار افتادگان است، برادر بی کسان، پدر یتیمان، نوازشگر همه کسانی که از زندگی به تنگ آمده اند. در هر ناخوشی به او امید می برند و در هر سختی دیده منت بدو می دوزند. عملش سرشار، و بر دباریش کوهسار. دریای دلش که دشت و کوهستان بپر گرفته، با قطره اشکی که از دیده بینوا یا اندوهگینی بچکد توفانی و لبریز می شود. ترحم بر تنی بدبخت، او را که فرق دیوان بشمشیر می شکافد در قبضه مسخر می سازد.

در تابندگی هشیارانه روز، بمیان خلق، بدادگری می نشیند و به استقرار نظم و اجرای کیفر بر می خیزد، و چون شب به مدهوشی رود و تاریکی پرده آویزد بر سرنوشت مردمان و بر وضع خلائق اشک می بارد!

به گوشه ای از زمین، غریبی است که تا ستم زده ای ناله از راه دادخواهی به گوشه لب ارد بانگ رعد آسایش به هوا بر می خیزد و صاعقه مرگ آفرین بر کاخ ستم کاران می زند، به صدای مدد خواهی بیچاره ای بر خروشد و تبهکاران بدن اندیشان خیره را در برق شمشیر بزداید، و به ندای محرومی تنگ دست توده های ابر پر باران از دریای مهر

برخیزاند و چندان بر صحراهای خشک و بر سنگلاخهای سوزان بیارد تا همه را تروتازه

گرداند و بر دامنش سبزه و گیاه رویاند!

غریبی است که پندار و گفتار با راستی آمیخته، جامه زمخت بپوشیده گرفته، و گام در ره

فروتنی بنهاده است و دانیم که هر که فروتنی گرفت بزرگی یافت!

در گوشه ای از زمین، غریبی است که مردمان از دستش به آسایشند و نعمت، و او خود از

دل خویش در نا آسودگی است و زحمت!

این دلیر، این نابغه خردمند، این غریب بی یاور کیست؟ این که تیر نگاه به افق دور دست

دوخته، دردمندی که همه کسانی که برایشان بهشت نعمت این جهان و مینوی جاودان آن

جهان می خواهد همدست شده و او را به رنج و غمی جانکاه فرو برده اند؟

کیست این دلیر، این هوشمند فرزانه، این غریب که آز و حسد پرده انکار بریده دشمنانش

بست تا حقش نشناختند، و حسابگری تصمیم دوستانش به تزلزل افکند تا وا گذاشتندش، و

او یک تنه به جنگ تبه کاری و رکود کمر بست و زمام اداره خلق بر روشی متین به

دست گرفت، نه پیروزی درخشان در او غرور انگیخت و نه ناکامی، آه حسرت و یاس از

سینه اش برآورد. چرا که او حق است و جز حدود حق توجهش فراخویش ندارد، بگذار

جمعی به خصومتش کمر بندند و گروهی هراسش به دل گیرند!

این فرزانه غریب کسی جز امیر المومنین علی ابن ابیطالب نیست.

افسرده دل شکسته ای که پاسی دیگر بدسگالی دلباخته از افسون شیطانی زنی هرزه و بد  
نهاد دست پلید از آستین خیانت بدر خواهد کرد و خون پاکتر از عطر فرشتگانش را  
خواهد ریخت.

شب، تیره بود و هم آور. آسمان، گرفته و ابر آلود. پاره های ابر سیاه بسان غولان زنجیر  
گسسته در هر سوی میدان آسمان با تبختر گام شمرده و سنگین بر می داشتند جز تکه  
هایی که از اشرار رعد می شکافت و می پرکاند و سبکبال می پرد.

عقابها در آشیانه ها مدهوش خفته، و سر بزیر بال برده، سری که فردای سوگوار ضجه خیز  
از ماتم عقاب کبیر برداشته نخواهد شد و و بالی که خواهد فشرد و هرگز پر نخواهد  
کشید.

شب همه شب نیارمید. آخر می دید در گوشه و کنار کشور دردمندانی هستند رنجور از بار  
ستم کشی و دلتنگ از زندگی ذلت بار، و بی ارزشانی خود ستای بزرگ نما، و زورمندانی  
جبار منش، و مردانی بزرگ آوازه از شهر و دیار، و زیر دستانی به کام زیر دستان، و  
دشمنانی در شراحت و بیداد همدست، و بدکارانی در گناه هم عهد و همدل، و طرفدارانی

که پا از یاری حق بدامن می کشند و به خواری و می گذارند!

شب همه شب نیارمید. آخر می دید عدل پامال است و خدمت، ضایع. سرنوشت مردم  
در گرو خود رایبی هوسبازان است و گوهر حیات و حیثیت آدمیان به پای مفسدانی ریخته  
است که دست اندر تبهکاری اند، و بی دینی پنهان فراوان.

یک دم نیارمید و تا سپیده دمان مژگان بر هم زد. آخر از وقتی دیده به دنیا گشوده بود  
پشتیبان و تکیه گاه عدالت بود و یار رنج دیده گان و برادر بیچارگان و صاعقه ای مرگ  
آفرین بر سر دیکتاتوران و بیدادگران, هم با زبان به باد حمله می گرفتشان و هم با  
شمشیرش ذوالفقار!

بخاطرش رسید که پیامبر می گفت: علی! خدا تو را به عزیزترین زینتها آراسته است. تو را  
عشق طبقات زیر دست بخشیده و مقدر فرموده که تو خشنود از چنان پیروانی باشی و آنان  
خرسند از چون تو امامی!

قیافه عمر را به بخاطر آورد که به طرفش می آمد و می گفتش: ((بخدا اگر زمامدارشان  
شوی براه روشن حق خواهی بردشان و بر طریقی درخشان!!)) و چهره یاران پیامبر را که  
هم آو می گفتند: ((در دوره پیامبر, منافقان را فقط از روی دشمنی شان با علی می  
شناختم!)) و پیامبر مگر خود بارها به او نگفته بود: ((ای علی! فقط منافق تو را دشمن می  
دارد!!))

این پیکار که او در کشاکش آن وارد گشته, تضاد حق و باطل است, و او در سوی حقش  
یکتنه ایستاده پس از آنکه انبوهی از طرفداران و همزمانش دیده و دل را می آکنند!  
مبارزه ای است که در آن جبهه اش قومی موضع گرفته که کودکش اهریمن خو و  
جوانش پرخاشجو است و پیرش امر به معروف نمی کند و نه نهی از منکر. جماعتی که  
احترام فقط به کسی می گذارد که از زبانش ایمن نباشد و تکریم فقط کسی می کنند که



دیده آزه انعامش دوخته باشند. اگر واگذارشان رهایش نخواهند کرد و اگر از ایشان

رود خواهند کشت! در کارها بی رویه معاشرند و چون از هم جدا شوند زبان به مذمت هم

می گشایند!

پیکاری است میان کسی که برای مردم آبادانی و سرخوشی می خواهد و کسی که مردم

را از آبادانی و سرخوشی باز میگیرد و به خارستان ذلت می راند. پیکاری که تشدیدش را

خواهند تا چون امواج طوفان خیز به آنچه به کام می کشد نیاندیشد یا چون شعله آتشی که

به هیزم خشک می افتد باک از سوختن ندارد!

آه از این زندگانی که تا کنون جز جهاد و رنج نداشته است.

دریغ بر نیک مردان روی زمین و بر راستروان که یکایک رخت از جهان می کشند و با

رفتشان بغی و بیداد رو به فزونی می نهد و جباری و خودسری سر به طغیان بر می آرد!

نابغه بی همتای غریب فردای نزدیک مردمان را به نظر آورد. آینده ای را که تاریکتر از

شب مسکینان بود و یخبندان تر از وجدان پیمان شکنان. می دید که سنگینی اش را بر تن

تیره بختان افکنده و نمی گذارد یک دم ناله های جگر سوز و ضجه های دلخراش آنان

فرو بنشیند.

علی ابن ابیطالب (ع) دیده به ستارگان دوخت و به ابرها در شبی که پرده ظلمتش کاخهای

پادشاهان و کلبه های فقیران، و توطئه دغلكاران و شوریده حالی پاکدلان همسان فرو

پوشیده بود. و در دل به دنیا نگریست و گفتش: ((آی دنیا! برو دیگری را فریب بده)) و

دنیا روی از او برتافت!

شب پاس به پاس می خزید و ظلمت به ظلمت می آمیخت. علی بن ابیطالب احساس کرد

در گذر گاه عمر به سر منزل تنهایی رسیده است. آه که زمین چه منزل تنهایی است و خانه

بیکسی و دیار غربت!

دید گانش کمی تار شد. گویی می خواهد از آثار راز آلود این شب دهشت خیز

بیاکند. هنوز لحظه ای نمی شد که به رویایی سبک رفته بود که پیامبر(ص) بر او رخ نمود

و به ناگاه گفتش: ((ای پیامبر خدا! چه ناراهواریها و کینه جوئیها از ملت دیدم!))

پیامبر(ص) فرمود: ((نفرینشان کن!)) و او نیایش برد که ((خدایا! مرا همدمی به از ایشان

ده و ایشان را به جای من حاکمی بد خوی!))

سحر گاهان در حالی که نسیم بر برکه هایی چون چشمی که با نگاهی به اشک آید می

وزید علی بن ابیطالب(ع) با گامهایی آهسته و سنگین روان شد گویی گامهای شمرده و

سنگینش در آن دقایق غم گستر چیزی به گوش زمین زمزمه می کرد و گویا پرندگان را

چنین زمزمه دلخراشی به گوش می رسید که هنوز پا به درون مسجد نهاده

مرغابیان، خروشان و فریاد کنان و نوحه گر پیش دویند و باد آهنگ حزن آلودش را در

آن سحر سرد به بانگشان آمیخت!

مردم دسته دسته از گوشه و کنار مسجد پیش آمدند و همه ساکت و ناشاد رفتند که مرغابیان را از برابر کوه حکمت روان برانند دیدند که مرغابیان نه می روند و نه از خروش نوحه گرانه باز می ایستند، و نه باد از وزش باز می ماند. آیا آن پرندگان هم مثل باد احساس کرده بودند که مصیبتی در انتظار امام بزرگ است که به مصیبتهایش از دست مردم پایان خواهد داد؟

در دل امام در این وقت شکوفه شوقی به شنیدن نوحه گری مرغابیان بشگفت. رو به مردم کرد و با صدایی که از ژرفنای فاجعه بر می خواست گفت:

- مرانید که نوحه گرند!

چرا نوحه نکنند و چرا مردم برانندشان؟ چرا فرزند ابی طالب با دیده و دل به آنها ننگرد و به این صبحدم باز ننگرد؟ پیش از این هزار و یک صبحدم دیده که هیچ یک چنین نبوده و نه آنچه را اینک احساس می کند در آن احساس کرده است! مگر این بزرگمرد حق ندارد سوگواریش را از زبان مرغان نوحه گر و باد پرطنین بشنود؟ آیا حق ندارد با خورشید و شبی که دیگر نخواهدش دید وداع گوید؟ آیا حق او نیست که آخرین نگاهش را بر دشت و دهنی بیفکند که در آن فقیر زیسته تا مردم را به نوا و توانگری رساند و داستانها از جنگاوری و دلاوریش به یاد دارد و حکایتها از مصایب و آلامش که همه را شبهای دراز با اشک چشمانش برخوانده است؟

همین دنیا، اگر مردم جانب حق نگه می داشتند و پایبند اصول وجدان بودند مجبور به وداع شام و روزش نمی شد، ولی افسوس که آزمندند و حقه باز و آمیزنده حلال به حرام. اگر مرگی مقدر و حتمی نمی بود روحش در کالبد بند نمی شد، اما چه کند که روی زمین پر است از اهریمنان توطئه گری که توده های اسیر و تنگدست، زیر چنگالشان ناله می زنند و جان می سپارند. هنوز هزاران محروم بینوا در عراق، حجاز و شام با مسکنت دست به گریبان است و بیدینان ناشناخته در سایه غفلت عوام آسوده می چرند! چه می شد اگر دنیا می گذاشت علی بن ابیطالب (ع) دو گام به دلخواه بردارد و همه چیز را دگرگون سازد!

ولی دنیا نخواست که همه چیز دگرگون شود!  
و آن فرزانه غریب احساس نمود که گامهایش او را به غربتی ژرف فرو می برند.  
آن فرزانه غریب آرام بر در مسجد ایستاد و دمی بر مرغایان نوحه گر نگریست و به مردمی که دور ایستاده و خاموش بودند، و تکرار کرد:

-مرانید که نوحه گرند!  
به مسجد در آمد و به آستان پروردگار جهانیان سجده برد. دیده از دیدار مردم فرو بست و دید که از سه چیز در میانشان خبری نیست: پول حلال، زبانی صریح و راستگو، و برادری مایه دل آسایی!



روزگار، فرمان جفا جویانه اش را رقم زد. ابن ملجم با شمشیر زهر آلوده در رسیده و ضربه

ای زد که خود آن پلید معتقد بود اگر بر شهری زند همه را به خون گیرد!

لعنت خدا بر ابن ملجم باد و نفرین و نفرین گران و هر که دیده به دنیا گشود و هر که

بمرد و هر چه از عدم پدید گشت، نفرینی که چشمه ساران بخشکاند و سبزه زاران بسوزاند

و شرر عدم بر زمین پراکند و همی شرار افشان باشد! لهیب چرکین و دم گدازان دوزخ

بر نهادش. هزار اهریمن او را به رو در ژرفی دوزخ انداخت، در همان تف سوزان و کام

زبانه خیزی که شرارش بغرد و بخروشد و به هر چه رسد درد انگیزد!

گردبادها برخاست پر تلاطم و زمین لرزه ها در گرفت تکان آور، همه پر خروش و پر

نهیب که هر چه می یافت می ربود و می کوفت. خاک از هر سو به هوا جست و غبار

گشت و گردان و توفنده بر آشفته و بهم ریخت و چنان شد که گویی آسمان صاعقه ها

بر سر زمین افکند.

ابر گرد روی روز به قیراندود و پرده بر چهره خورشید بست تا مهر از زمین برگرفت و

هیچ نتابید. منظره ای پدیدار شد هولناک و تشویش انگیز و ناله بود که از دل بر می خواست

و فریاد و فغان که از دهان بر می آمد، و ابرهای سیاه بر آسمان که از شورش رعد می

درید. اندوهی جهانگیر بر آن دیار سایه انداخت و همه چیز به تیرگی فرو برد. مرغکان به

لانه خزیدند و نوکهایشان به زیر بال حسرت، خموشی گزیدند. درختان سطر بوسستانهای

ساحل دجله و فرات، این شورش به دل گرفتند که از ریشه برآیند و با وزشی چون طوفان

و پرشی چون بال مرغان بشتابند و برگهای سرخ فامشان به پای شهید راه خدا ریزند!

هر چه در طبیعت هست از سر انتقام بخشم آمد و بر شورید جز سیمای علی ابن

ابیطالب (ع) که همچنان گشاده بود و خندان. نه دم از انتقام می زد و نه به درگیری مسلحانه

اشارت می نمود. مأموران بر در خانه اش به پای ایستاده بودند، همه بی تاب و دلسوخته و

گریان. از خدا برای پیشوای مومنان رحمت می خواستند و شفای سریع تا با بهبودش درد

دردمندان درمان پذیرد. ابن ملجم را دست بسته آورده بودند، همین که به حضورش بردند

دستور داد: ((خوراکی گرم دهیدش و بستری نرم))!

اما گشاده رویی او مفهوم فاجعه را رساتر از غرش آشوبگرانه باد، و در هم ریزی اشیا و

لرزش زمین، بیان می نمود. سیمایش در آن لحظات بس شباهت به چهره سقراط داشت که

هموطنانش بر مسموم کردن او پای می فشردند، و به چهره مسیح ابن مریم آن دم که

بازرگانان یهودی تازیانه می زدندش، و به سیمای تابناک محمد ابن عبدالله (ص) آنگه که

اوباش طائف سنگ به سوی او می پراندند غافل از اینکه چه بزرگمرد والاشان را سنگ

می زنند!

((اثر ابن عمرو بن هانی)) حاذق ترین پزشک و جراح کوفه را به بالین امام آوردند. همین

که شکافتگی پیشانی را معاینه کرد آهی سرد از سینه بر آورد و با صدایی حزین که به ناله

بیشتر شبیه بود گفت: ((وصیت خودت را بکن ای پیشوای مومنان! چون ضربه این پلید

زاده به مغز سرت اصابت کرده)) نه دلتنگ شد امام و نه مردد و نگران، بلکه با کمال متانت

و تسلیم، خویشتن به تقدیر الهی سپرد. بعد دو فرزندش حسن و حسین را فرا خواند و

وصیتش را تقریر فرمود و به آنان تاکید کرد که به خاطر قتلش فتنه بر نیانگیزند و نه خون

کسی بریزند. درباره قاتلش نیز سفارش کرد ((اگر از جرمش در گذرید به تقوا نزدیکتر

خواهید بود)) و این پاره ای از آن است:

خدای را! خدای را! درباره هسایگانان بیاد آرید!

خدای را!! خدای را! درباره فقیران و مسکینان بیاد آرید و در وسایل زندگیتان شرکت

دهیدشان!

با مردم همانطور که خدا فرموده سخن به نیکویی گوید، و امر به معروف و نهی از منکر

فرو مگذارید. به فروتنی همت گمارید و به بذل مساعی و احسان دو جانبه. از بریدن پیوند

دوستی و از تفرقه و کناره جویی و روی برتافتن، بگریزید.

لحظه یی بعد، رو به مردم کرد، به همه مردم و گفت: ((دیروز همدم شما بودم، امروز مایه

عبرت شما هستم، و فردا دور از شما. خدا مرا و شما را بیامرزد))! تا در برابر مردم و در

برابر پروردگار جهانیان فروتنی نموده باشد نخست برای خویشتن آمرزش طلبید و بعد

برای مردم!

ضربت در سپیده دم جمعه وارد آمده بود. امام دو روز درد کشید و دم نزد. به خدا

متمسک بود و پیاپی سفارش می کرد که با مردم خوش رفتاری کنند و بر شکسته دلان

ترحم نمایند. تا شب یکشنبه بیست و یکم رمضان سال چهارم هجری از دنیا رفت.

فرزانه غریبی زندگی را بدرود گفت که دوست و دشمن یکسان آزردهش. بزرگ مردی

غریب که شهید زیست و پدر شهیدان از دنیا رفت. شهید پایمردی شد و به نیکی، شهید

فرزانگی شد و قهرمانی. شخصیتی که هرگز بند نمی پذیرفت و گرد ذلت بر تن نمی

خواست و همواره به بلندی و والایی می گرایید و پیکار گرانه گام در طریق ارتقا حیثیت

آدمی میزد و در این نبرد، سازش ناپذیر و بی امان بود.

ان ابر مرد از دنیا بی آنکه دولتی بیا کند برفت تا پس از قرن ها دولت ها به نام خوش

شگون و پر افتخارش به پا سازند و نام مبارکش مایه صلح و صفا گردانند و تبهکاران را

که در گور خاک شده اند و پوسیده به دادگاه عدل تاریخ بشانند و دادش بستانند.

کاخ ها به مرگ امام بیاراستند بدین گونه که سراب در بیابانی سوزان و تهی از آب و گیاه

مرده جلوه سازد. حکومتی به دست نامردمی که به بهانه تاسیس دولت و استقرار حکومت

دست به هر جنایت می آلاینند برپا شد. و چه زشت است و نحس ان حکومت که جز بر

اجساد بزرگ مردان به پانایستد!



آری زر، سیم دنیا به تمامی با آبادانیش نیارزد به کفش آن فرزانه فقیر! و نه پادشاهی و

پادشاهان ارزند به کلمه ای که در نهج البلاغه وی است یا ایده ای که در خیال یا قطره

اشکی که در دیده دل اوست و هنوز نچکیده!

بزرگ مردی رخت از جهان کشید و گروهی در میان خلق به بزرگ نمایی برخاستند و

شکوه دروغین بر خود بستند. آن یک رفت و عظمت یافت، و اینان زیستند و به خردی

گراییدند. بدین سان امام دشمنان را زیانکار گذاشت و گذشت!

### علی (ع) مظهر جهانی شخصیت عربی

((در شخصیت فرزند ابوطالب، برتریهای زیادی است. برتری دوستی بر کینه سادگی بر

آلایش، انقلاب بر خمودی، انسانیت بر تجارت، درستی و راستی بر نفاق و زندگی بر

مرگ. گویی او سرزمین دوستی و محبت است. همه جا صداقت نشان می دهد و از

خدعه و مرگ به دور است.))

((فرزند ابوطالب، نسبت به منافقین رفاه طلب، سخت از گرد باد و رعد و صاعقه است. او

همچون علف سبز که حیوان در سایه خوابیده را به در می آورد، بر سر آنها فرود می آید

و آنها را به جنب و جوش در می آورد.))

((فرزند ابوطالب، با به کارگیری سیاست در راه مصلحت مردم و قربانی شدن در راه

انسان، قومیت عرب را عظمت بخشید.))

((کوجیه)) مستشرق هلندی نیز، همین عقیده را دارد. او می گوید: ((منشا پیدایش حرکت

اسلامی، دین است لکن قبایل عرب و مردم مکه و مدینه، در درجه اول به خاطر علل

اقتصادی و اجتماعی به آن روی آوردند. کایتانی مستشرق ایتالیایی نیز بر همین عقیده

است. باز هم جوزی، به منظور اثبات و تاکید بر اینکه هنگام پیدایش نهضت اسلام، جنبه

اقتصادی بر دیگر جنبه ها غلبه داشت و پیامبر کوشش می کرده که دشواری های

اقتصادی و اجتماعی و ان گونه که شایسته انسانیت باشد، اصلاح کند، می گوید:)):

((مردم مکه و مدینه، در یافتند که منشا ثروت و قدرت آنها تجارت است. از این رو چنان

به تجارت روی آوردند که از کارهای دیگر بازماندند. مکه مدینه، دو شهر تجارتي بود

که اهالی آن جز به گردآوری مال، از تمام راه های مشروع و غیر مشروع، به چیز دیگری

نمی اندیشیدند. در این باره، مراجعه به قرآن مجید، جنبش تجاری مکه و جدیت اهالی

در راه تجارت و سایر کارهای مالی و تاثیری که روی افکار و گفتار پیامبر، در آغاز

دعوت و در همه دوران زندگیش داشته است، به خوبی نشان میدهد، قرآن این حقیقت را

روشن می سازد. کسانی که سرگرم تجارت و داد و ستد نبوده اند، تعداد کمی بوده

اند. علاقه مردم به تجارت و داد و ستد و گردش در بازار مکه، برای اطلاع از نرخ اجناس

و نرخ پول ها، به قدری شدید بود که حتی بعضی از کسانی که همراه پیامبر به مدینه

مهاجرت کرده بودند، گاهی او را در حال نمازها می کردند و بر سر راه ها می رفتند تا

از وضع کاروان های تجارتي و نرخ اجناس اطلاعاتی به دست آورند، برخی از مهاجرین به

منظور رقابت و مزاحمت دشمنان مکی خود که باعث مهاجرت ایشان شده بودند، در حالی که تجارت را از آنان آموخته بودند، به تجارت پرداختند.

نبرد بین طبقه برخوردار و طبقه محروم، در عهد علی بن ابیطالب ((ع)) سخت تر بود، زیرا فتوحاتی که در فاصله عهد پیامبر و عهد علوی صورت گرفته بود، اموال بسیاری را نصیب عرب کرده و راه های تازه ای برای استفاده، به روی آنها گشوده، و سرزمین وسیعی از کشورها و شهرها و تمدنها را در کف آنها قرار داده بود. بعضی از حاکمان، می خواستند همه منافع را به خود اختصاص دهند، و برخی هم کوشش می کردند که فرزندان خود را هم به نوایی برسانند. سیاست مالی عثمان که قبلاً درباره آن سخن گفته ایم مردم را به همان طبقاتی تقسیم کرد که اسلام با آن جنگیده بود، این سیاست، بار دیگر تمام امتیازات قدیمی را به طبقه حاکمه بخشید، و بر ثروت و نفوذ ایشان افزود، و با ثروت و نفوذی که کسب کرده بود، به منظور دفاع از خویش، بر ضد مصلح اجتماعی جدید، علی بن ابیطالب (ع) که در روح عرب، مظهر ویژگیها و معانی انسانی بود، به کوشش پرداخت. طبقه استعمارگر بود، بسیار نیرومندتر و سخت گیرتر از طبقه ای بود، که با مصلح اول به مبارزه برخاسته بود.

علی بن ابیطالب (ع) مظهر عالی این ذکاوت و تیز هوشی عربی است. در حقیقت، او مظهر جهانی و یگانه آنست. او از مرزهای زمان و مکان گذشت و جنبه جهانی و جاودانی به خود گرفت.

یکی از هدفهای این بخش، بیان اندازه و تیزهوشی علی (ع) است که همه مزایای ذکاوت عربی گذشته و افقهای دور دست و میدانهای وسیع انسانی را در بر گرفته است. در مورد مساله تخیل عرب، بیشتر باید دقت کرد. گروهی از محققین معتقدند که قوه تخیل، نزد عرب، محدود و افق آن تنگ است. ((اولیری)) می گوید: ((نزد عرب، مجالی برای تخیل نیست)).

ابن خلدون نیز بر همین عقیده است. احمد امین نیز می گوید: ((خیال عربی محدود و غیر متنوع است. کمتر اتفاق می افتاد که در خیال خود زندگی بهتری تصویر کند و در پی آن به کوشش پردازد. از این رو عرب، مدینه های فاضله و نمونه های برجسته را، که زاییده تخیل هستند، نشناخته بود. کمتر اتفاق می افتد که تخیل شاعرانه عرب، در عالمی جدید، شناور شود و معنای تازه ای بدست آورد.))

کسانی که چنین عقیده ای دارند، هر گاه تنها در باره عرب جاهلیت گفتگو کنند، که زندگی خود را در صحرا می گذرانید و با منظره های ساده و غیر متنوع روبرو بود، و تمام کوشش او را در راه بدست آوردن نان بخور و نمیری صرف می شد، حق با آنهاست. اما باید توجه داشت کسانی که معتقدند مردم صحرا دارای نیروی تخیل نبودند و دلیل می آوردند به اینکه در شعر آنها داستان و محاوره و تمثیل و تنوع و آثار دیگر فنی که زاییده خیال خلاق باشد، وجود ندارد. اینها در این نظر به خطا نرفته اند، جز اینکه توجه نداشته اند که برای پیدایش این فنون، شرایط دیگری هم غیر از خیال لازم است، تا قومی بتواند در



آنها نیز استعدادی نشان دهد. یکی از شرایط عمده، وجود جمعیتی است که اهل مطالعه و نویسندگی باشد و با اطمینان خاطر در جایی سکونت گزیند و در پی قطرات باران از این سو به آن سو نرود و بر سر آبشخور، به زد و خورد پردازد. عرب جاهلیت عذرش همین است، که چنین موقعی بدست نیاورده است.

اگر بزرگترین مظهر تخیل نیرومند بشری یعنی ویکتور هوگو را در نظر بگیریم و فرض کنیم در صحرای عرب بزرگ می شد و از سواد خواندن و نوشتن هم محروم می گشت، آیا می توانست کتاب پر ارزش (( بینویان )) را بنویسد؟ آیا می توانست با شکم گرسنه، در خیمه هایی که بادها آنها را می جنبانیدند و گرگها به آنها حمله می کردند، برای مردمی که به دنبال جنگ می رفتند، یا از قحطی می گریختند و خانه و خوراکی نداشتند، کتاب (( هرنانی )) بنویسد؟

علی بن ابیطالب (ع) نیز مظهر این نیروی تخیل عربی است. او در آسمان تخیل پر و بال گسترده و خوش آهنگ و نیرومند است. او نیروی تخیل را در خدمت رسالت انسانی خود که با رسالت عقل و عاطفه و وجدان همراه است، قرا دارد. در مبحث (( بلاغت امام )) درباره نیروی تخیل سرشار فرزند ابو طالب، به اندازه کافی سخن گفته ایم. اگر خواسته باشید، درباره مزایای تخیل خلاق و نیرومند او، آگاهیهای بیشتری بدست آورید، به مبحث (( حدود عقل و عاطفه )) رجوع کنید. در آنجا نظر و شواهد خود را آورده ایم.

از جنبه اخلاقی، عرب میل شدیدی به آزادی دارد. این میل هیچ گاه متوقف نمی شود، و تابع هیچ شرایطی قرار نمی گیرد. بسیار اتفاق افتاده که یک عرب در راه آزادی با یک قوم، جنگیده و بسیار پیش آمده که فردی به خاطر آزادی، از معاشرت با قبیله خود یا اطاعت از یک پادشاه یا پذیرفتن نصیحت دیگران خودداری ورزیده است. چنانکه طرفه بن عبد بکری چنین کرد. گاهی قبیله ای رئیس یا پادشاه خود را می کشت، به خاطر اینکه احساس می کرد که وی می خواهد بخش ناچیزی از آزادیهایش را سلب کند. چنانکه بنی اسد، حجر کندی، پدر امرالقیس را به قتل رسانیدند. همین آزادی خواهی سرسختانه بود که عرب را در عصر جاهلی، درگیر جنگهای طولانی می کرد و در اسلام، آنها را به مخالفت و دشمنی با یکدیگر و می داشت. بسیاری از نویسندگان معتقدند که حتی بعد از آن که اسلام در میان قبایل، وحدت برقرار نمود و سعی کرد که تعصبات خشک را از بین ببرد، آنان از این لحاظ چندان تفاوتی پیدا نکردند. یکی از آنها احمد امین است که می گوید:

(( عربها، از رئیس یا حاکمی اطاعت نمی کردند. زندگی آنها در جاهلیت در اسلام، زنجیره ای از جنگهای داخلی بود. به نظر او عصر طلایی آنها عصر عمر بن الخطاب است. به این دلیل که وی (( آنها را از جنگهای داخلی باز داشت و به جنگهای خارجی سرگرم کرد. ))

این همان آزادی است که مورد توجه دقیق علی (ع) است. و این آزادی را به سود انسانیت و سالم از هر نقصی باشد، پذیرفت و در راه آن کوشید و روش شخصی و دستور عمومی خود را بر آن پایه گذاری کرد. گمان نمی کنم خواننده بعد از آنکه بیش از هزار صفحه درباره این مطلب، مطالعه کرده، احتیاج به توضیح بیشتر داشته باشد، بطور خلاصه بگویم: ((فرزند ابوطالب، نمونه زنده عالی ترین مفاهیم آزادی است. روش او نشان می دهد که مردم در آنچه می گویند و می کنند، آزادند، مشروط بر اینکه به آزادی عمومی لطمه نزنند. علی (ع) آزادی را همچون یکی از ارزشهای اساسی انسان، درک می کرد. این احساس، در ورای رفتار و گفتارش آشکار است. بدین گونه، علی (ع) بطور شایسته، نمونه شخصیت عربی آزاد است.

یکی از صفات اخلاقی عرب، مساوات طلبی است. عرب دوست نمی دارد که دیگری به ناحق، برتری یابد، این خوی را هم از زندگی بیابانی که صاف و هموار است، یاد گرفته است. در مسلک عرب، هر چه به عقیده اش صحیح است، پاسادگی و بدون پیرایه، باید آشکار شود، و هیچ چیز پنهان و پوشیده نماند، چنان که بیابان هم گیاه یا سنگریزه ای را پنهان نمی کند. او نمی تواند حقی را - در صورتی که به نظرش حق باشد - مخفی بدارد، و چاره ای ندارد، جز اینکه به آنچه اقرار و اعتراف دارد، عمل کند. همین اقرار ضمنی و صریح او، به نظر ما، مساوات طلبی اوست.

لکن مساوات طلبی عرب جاهلی، فقط شامل حال افراد قبیله خود می شد و به افراد قبایل دیگر سرایت نمی کرد، مگر اینکه احیانا "عواطف شخصی او ایجاب می کرد. علت آن این است که عرب برای افراد قبایل دیگر حقی قایل نبود، تا آن حق را برای همه به طور مساوی قایل باشد. البته اگر به دلیل خاصی، حقی برای آنها قایل بود، درباره آنها مساوات را رعایت میکرد. هر کس مختصر مطالعه ای در این زمینه داشته باشد، درمی یابد که عرب بادیه نشین، در درجه اول، به قبیله خود و در درجه بعد به عربیت خود توجه داشت. عرب جاهلی، همواره به قبیله خود افتخار و مباهات می کرد، و کارهای قبیله خود را می ستود.

مساواتی که اسلام می خواست، از اصول عربیت فراتر رفته، انسانیت را در برمی گرفت. اسلام-همانطوری که مردم عصر جدید هم به آن متمایل هستند- با این مساوات طلبی درهایی به روی انسانیت گشود که تا آن وقت، بسته بود، مظهر واقعی مساوات اسلامی، علی بن ابیطالب (ع) است. او متوجه بود که چنین مساواتی ضرورت اجتماعی دارد، و هیچ جامعه ای بدون آن سروسامانی نمی یابد. او در قرن هفتم میلادی، درباره مفهوم آزادی چنان فکر می کرد که گویی در قرن بیستم زندگی می کرد. او در کلیه حقوق، مردم را مساوی شناخت، و میان دور و نزدیک و دوست و دشمن و مسلمان و غیرمسلمان و عرب و عجم فرقی نگذاشت، بنابراین علی (ع) با ان مساوات طلبی که در خوی عرب بود، آشنایی پیدا کرده بود. آنگاه حدود آنرا چنان گسترش داد که به همه آفاق انسانیت



سرایت کرده و به درجه ای رسید که طبیعت انسان و طبیعت جامعه، آن را بپسندد. ما در این باره، به تفصیل بحث کرده ایم، و به نظر خود، برای اطلاع زیاد خوانندگان کافی به نظر می رسد. و با مطالعه آن تصدیق خواهید کرد که عرب از راه خرد و وجدان علوی به انسانیت، خدمتی بزرگ کرده است.

علاوه بر اینکه علی (ع) مفاهیم آزادی و مساوات را تکامل بخشید، و ارزشهای عربی را به سطح والای انسانی رسانید، او اکثر جنبه های مثبت انسانی که اندیشمندان عرب، در تاریخ طولانی خود درک کرده و مورد توجه قرار داده بودند، مجسم نمود. این متفکران نیز بوسیله شاهان و اشراف و ثروتمندان، تکفیر و شکنجه شدند و حتی به قتل رسیدند، همان گونه که با علی (ع) اینگونه معامله شد.

مفهوم حکومت و سیاست از آغاز پیدایش تا امروز، دو معنی داشته و معنای سومی هم پیدا نکرده است: یکی اینکه سیاست، دانش احیامردم است و اگر این نباشد، وسیله ای بی ارزش برای هدفی پست است. دیگر اینکه سیاست چیزی جز یک مشت کارهای پهلوانی نیست و از علم و وجدان دور است. بلکه متکی در حيله و نیرنگ و تزویر و نفاق است، تا منافع شخص را تامین کند، بدون اینکه به مصلحت و منفعت جمعی ارتباطی داشته باشد. بالعکس تامین این منافع مستلزم درهم کوبیدن نیروی مردم و سلب آزادی و دفن کردن استعداد هایش در سیاهی های استبداد است.

عرب در تاریخ خود با هر دو نوع سیاست و حکومت، روبرو شده است: نوع اول، مظهر کامل آن، حکومت و سیاست علی (ع) است و مظهر واقعی نوع دوم، حکومت معاویه "بن ابی سفیان می باشد. راهی که علی (ع) برای سیاست و حکومت خود ترسیم کرد، و فکر و نیرو و زندگی خود را برای دفاع از آن به کار گرفت سهم بزرگ عرب را در خدمت به قومیت خود و خدمت به انسانیت، مشخص می کند. امروز عرب برای انجام صحیح کارهای کشوری هم باید متکی به آن باشد. درست است که تمدن امروز دستخوش تحولات و شاخ و برگها یی شده که زمان علی پیش از علی چنین نبود. ولی اصولی که علی (ع) برای خدمت به مردم بر آن پای بند بود و به خدمت افراد یا طبقات یا چیزهای دیگر پرداخت، همان است که مفهوم جدید سیاست و حکومت نیز غیر از آن نیست و مردم امروز نیز جز این نمی پسندند.

مردم، در روش علی (ع) منشا و هدف حکومت هستند و حکومت از اراده ایشان سرچشمه می گیرد. پایه اساسی ترقی ملت، همین روش است. در روش معاویه، زمامدار، محور حکومت و هدف اصلی و شایسته تمام نیکی هاست. این روش، عامل اساسی عقب ماندگی مردم است.

مصطفی کامل - که گویی از نهج البلاغه فرزند ابوطالب، الهام گرفته است می گوید: برخی از ملتها زمام امور را به دست حکومت خود سپرده و تسلیم اراده او شده اند. برخی دیگر برای حکومت از لحاظ تسلط و نفوذ، حد و مرزی تعیین کرده اند و شدیداً "مراقب آن

هستند. هر گاه درست رفتار کند از او حمایت می کنند و هر گاه بد رفتار کند، او را محاکمه می کنند. ملتهای شرقی، در عهد عثمانی از نوع اول بوده اند از این جهت است که شرق گرفتار عقب افتادگی و انحطاط شد و غرب، جلو افتاد و ترقی کرد، زیرا در حقیقت صاحب مملکت و رئیس و نگهبان آن از همه خطرها، مردم هستند. حکومت، نماینده مردم است و از میان افراد برگزیده کشور و آنها که به مصالح مملکت، عشق می ورزید، انتخاب می شود.

((آیا شرق، پادشاهی را که خود را حاکم به امر مردم بدانند، نمی شناسد؟))

برای اینکه مردم بتوانند از اعمال زمامداران خود مراقبت کنند و آنها را به راه عدالت و ادار سازند باید به راه علی (ع) گام گذارند، و از نور علم او بهره گیرند و خود را به مرحله ای رسانند که حقوق خود را بشناسند تا از عهده مراقبت و بازخواست زمامداران برآیند، ما ثابت کرده ایم که باید از مکتب علی (ع) درس آموخت، و اهل نظر شد. از دیدگاه علی (ع) معرفت، مترادف با حیات است. هر جاهلی باید در راه کسب معرفت بکوشد و هر عالمی باید هدف خود را تعلیم و تربیت قرار دهد. از نشانه های بلاغت و درایت علی اینهاست.

دانش یکی از دو زندگی است، هر گاه خداوند، بنده ای را پست شمارد، علم را از او دریغ می دارد، کم ارزش ترین مردم کم دانش ترین آنهاست، دانش آینی است که باید به آن گروید، هر کس بدون دانش فتوی دهد زمین و آسمان لعنتش می کنند، خداوند جاهل را مواخذه نمیکند که چرا نیاموخت تا اینکه عالم را مواخذه کند که چرا یاد نداد.

علاوه بر این ، علی میان علم و عمل ، هماهنگی برقرار کرده است . چنانکه گذشت ، در  
روش او عمل بی علم و عمل بی علم ، فاقد ارزش است از نظر او یکی از جنبه های  
همراهی علم با عمل ، نهضت و قیام در برابر استبداد و ستم تا دم مرگ است. عبدالرحمن  
کواکبی که یکی از قهرمانان قومیت عربی است و همان چیزی را برای خود می خواهد  
که علی (ع) برای خود خواست ، استبداد و نتیجه جهل و نبرد با آن را نتیجه علم می داند.  
علی تعصب عنصری و نژادی را ظلمی بزرگ می دانست. گروهی از اصحابش به خدمتش  
رفتند و درخواست کردند که در تقسیم اموال ، اشراف عرب و قریش را بر موالی و عجم  
، مقدم بدارد بی درنگ فرمود: به من دستور می دهید که از راه ستم پیروزی به دست

آورم!؟

ستم ، در مکتب علی جرمی هراس انگیز است. در نظر علی ترجیح قومی بر قومی ، به  
خحاطر انتصابشان به دو نژاد مختلف گناهی غیر قابل بخشش شمرده می شود.  
در مکتب علی قومیت همان اندازه ارزش می یابد که انسانیت و مردم و جامعه ای که از  
راه وحدت کار و هدف و تفاهم و تعاون و اخلاص ، باید به زندگی خود ادامه دهد.  
علت این است که صداقت و راه و رسمی که انسان برای زندگی خود برگزیده تفکیک  
ناپذیر است ، کسی که حاضر نیشست در یک جامعه عربی را بر عجمی جز از راه کار  
سودمند ، مقدم بدارد هرگز حاضر نمی شود افراد شریف قوم خود را هم بر دیگران  
ترجیح بدهد و برادر خود را بر دیگران مقدم بدارد. چنین کسی اجازه نمی دهد که عربی



و انسان دیگر را به زنجیر کشد، و او را آلت دست خود قرار دهد. او می کوشد که همه مردم از نعمت آزادی و مساوات برخوردار باشند.

علی با اهل کامل خود، برای تامین عدالت اجتماعی کار می کرد کاری کرد که به پیکر مرده و بی جان قومیت عرب او جان تازه ای بخشید. موضوع عدالت اجتماعی، همواره در راس تمام موضوعات بوده و عرب از برکت راهنمایی علی با جهشی نیرومند و آفریننده، این حقیقت را دریافت.

قلب توانای علی در راه رعایت این عدالت و می تپید تا اینکه خون پاک خود را فدای آن ساخت. تاریخ گواهی داد که عرب می تئاند از لحاظ ایمان و عدالت و دفاع از آن و کشته شدن به خاطر آن پیشاپیش مردم قرار گیرد.

یکی از مظاهر انسانی و عمیق شخصیت عرب که مظهر آن فرزند ابوطالب است همان تسامح مذهبی است که عمواره مورد پشتیبانی او بود. این مسامحه تحت تاثیر هیچ یک از عادات و عرفیات زمان قرار نگرفت.

یکی از جالبترین کارهایی که علی برای قومیت عربی انجام داد و بدان وسیله صفات نهفته انسانی را در شخصیت عربی کشف کرد کشف قانون تحول در زندگی و تفسیر روشن و دقیق آن و کوشش فراوان در استفاده از آن است. بر اساس این مبداء تمام نظریه ها، عقیدها، فلسفه ها، ادیان و قوانین، مراحل مقدماتی ما بعد خود هستند و هیچ یک از آن ابدی و جاودانی نیستند.

کار جالب علی این بود که بدون کوشش و زحمت کشف کرد: بهترین جنبشها و نهضتها

آن است که انسانم را به مرحله بهتر و عالی تر برساند.

در مذهب علی انان دارای اراده ای آزاد است و همسین اراده می تواند انسان را همراه

حیات و در راه خیر به حرکت در آورد. نیروی انسان و عهده دار اجرای تصمیم و اراده

اوست. اراده و نیروی انسان مربوط به جمعیت یا فرد خاصی نیست بلکه لازمه طبیعت

انسان است.

در شخصیت فرزند ابوطالب سیاست در مذهب مصلحت توده هاست و هدفی جز عدالت

اجتماعی و مساوات ندارد. او بر منافقین راحت طلب و سخر از گردبادهای مخوف و رعد

و صاعقه است.

### **استبداد, آفت قومیت**

مفاهیم حکومت و سیاست دارا دو خط هستند و خط سومی نمی توان برای آنها یافت:

یکی خطی که علی برای آنها ترسیم کرده است و دیگر خط سفیانی, که تمامی آن

لغزش و سقوط است.

یکی حکومت را وسیله سود جویی و ثروت اندوزی و قدرت طلبی می داند و حکام و

ثروتمندان و باز ماندگان ایشان و چاپلوسان و برده فروشان در این صف هستند, صف

دیگر حکومت را وسیله ای می شناسد که حاکم به وسیله آن می تواند بر فقر و جهل

چیرگی یابد و نگهبان عدالت و شرافت انسان می باشد.

## ولاء چیست و موالی چه کسانی هستند؟

ولاء در اصطلاح گذشتگان حالتی است متوسط میان بردگی و آزادی برده هنگامی که از قید رقیت، آزاد می شود از آزادی کامل بهره مند نمی شود، بلکه باز هم با ارباب سابق نوعی ارتباط دارد که نه مثل ارتباط برده با ارباب و نه مثل ارتباط آزاد با آزاد است. بلکه رابطه ای است حد وسط میان بردگی و آزادی و نوعی بردگی خفیف است.

موالی در اصطلاح گذشتگان به مسلمانان غیر عرب می گفتند. اینان یا اسیران جنگی هستند که به بردگی گرفته شده، سپس به آزادی ولاء رسیده اند یا از کشورهای بی هستند که مسلمین آنها را فتح کرده و در قلمرو حکومت خود قرار داده و بر اثر دوستی با عرب و اطاعت از حکومت عربی، موالی خوانده می شدند.

دنیای عرب در صدر اسلام گروهی از موالی را به یاد دارد که در فقه و حدیث به پیشوایی رسیدند و بر عظمت و گسترش دانش شهرت یافتند یکی از آنها (سلیمان بن یسار) آزاد شده میمونه بنت حارث، همسر پیامبر گرامی (ص) است.

دیگر ربیع الرای آزاد شده آل منکدر از طایفه تمیم است. او در عصر خود فقیه بزرگ مدینه به حساب می آمد و مالک بن انس بیشتر اوقات از او تلمذ کرد.

بدین گونه موالی در روایت اخبار و شناسایی انساب عرب، ایام و اشعار لغات ایشان پیشرفتهای درخشانی کردند. در پیشاپیش اینان (حماد-راویه) مشهور است که ادبیات عرب، به وجود او سرفراز است. او بهترین میراث عربی ما، یعنی شعر جاهلی را حفظ کرد

که برخورد مستقیم با زندگی عرب داشت و حقیقت انسان و جامعه عربی را در زمانی

معین از ادوار تاریخی، مشخص نمود. نظیر حماد، خلف الأحمر و ابو عبیده.

خلاصه این که موالی در صدر اسلام، در بسیاری از جنبشهای فکری و عمرانی و مدنی بر

عرب، برتری داشتند خلیفه اموی، سلیمان بن عبدالملک، ضمن اعتراف به این برتری می

گوید: ((از این عجمها در شگفتم. هزار سال سلطنت کردند، بدون اینکه لحظه ای به ما

نیازمند باشند، و ما صد سال سلطنت کردیم، بدون اینکه لحظه ای از آنها بی نیاز

گردیم.))

استبداد، آفت بزرگ قومیت است، زیرا آفت انسانیت است و کسی که از صفات انسانی

بهره مند نباشد نمی تواند از صفات قومی برخوردار گردد. به شرطی که پایه قومیت او

و کوشش در راه رفع فقر و نیاز از مردمی باشد، که قوم از آنها تشکیل می شود، تا فضائل

انسانی گسترش یابد و معنای صحیح و ارزش والای قومیت آشکار گردد.

بدین گونه، ستمکاری آفت قومیت است و قیام در برابر ستم، انتقامی است که به خاطر

شرافت قومیت به معنای صحیح آن گرفته می شود.

آغاز و پایان حکومت سفیانی در فلسفه سیاست و حکومت همراه با ستمکاری بود و خط

و سیاست علوی با قیام در برابر ستم آغاز شده و ادامه می یابد، زیرا زندگی و هستی و

تمام نظامها، نیروهای متحرکی هستند که تا بینهایت ادامه می یابند.